

دیوان ناهید

دیوان « ناهید »

مشمول بر نظم و نثر

تألیف

و

تصنیف

دکتر مریم مهرهادی مختلص به « ناهید »

مدیر و نویسنده روزنامه « ندای زنان »

رئیس انجمن ادبی « ناهید »

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

تیر ماه ۱۳۳۷

بها : ۷۰ ریال

چاپخانه دولتی ایران

دیوان « ناهید »

مشمول بر نظم و نثر

تألیف

و

تصنیف

دکتر مریم مهر هادی متخلص به « ناهید »

مدیر و نویسنده روزنامه « ندای زنان »

رئیس انجمن ادبی « ناهید »

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

تیر ماه ۱۳۳۷

بها : ۷۰ ریال

چاپخانه دولتی ایران

خدا شاه مبین



اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی

شاهنشاه دانش پرور ایران

انتشارات و کتابفروشی

لطیفش بتن جهان ادب را چو جان بود

شاهی که ملک و ملت از او شادمان بود

آثار منتشر شده



التهاب لثه

روزنامه هفتگی ندای زنان

سیفیلبس دهان

زندگانی زن

خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید

دیوان ناهید



بنام خدا

در بهار ۱۳۳۷ که کوه و صحرا منظره سحر آسائی داشته فضای باغ
و بستان از بوی عنبر و مشک معطر و دشت و هامون پر از نقش و نگار
و زیبایی های طبیعت بود این مشتاق در بحر عمیق عشق شناور گشته همچنان
گاه که اسیر کهر با باشد از مناظر دلربای طبیعت که منبع الهام شاعران با
قریحه است استفاده کرده بکمال خداوند بزرگ و اجداد طاهرینم در سایه
اعلی حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب و دانش پرور
ایران ششمین تألیف خود را بنام دیوان «ناهید» که مشتمل بر نظم و نثر
است بطبع رسانیده تقدیم هم میهنان عزیز مینماید .
قبل از مقدمه این کتاب اعطاء و تشویق شاهانه را زیست صفحات آن
قرار میدهد .

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»



شماره ۹۳۶۸



فایده کتابخانه و کتابخانه

تشریق شاهانه

۷۷۲۱
۱۱/۹/۱۳۳۶

بانود کترس مریم میرهادی -

کتابیکه تحت عنوان ((خاطرات لندن)) تالیف ویک نسخه
تقدیم نموده بودید از لحاظ انور شاهانه گذشت و خاطر مبارک منوگانه
از ملاحظه آن مسرور و مضبوط گردید -

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

بر

تایخ تقدیم ابان ۱۳۳۶
تایخ تسلیم کتابخانه ۲۹



آستان قدس

تقدیم کنند فاضله محترمه دکتر مریم میرهادی

تقدیمی یک جلد خاطرات لندن

خطی - سطری - سال تحریر کتاب - عدد و اوراق - جلد
طول - عرض

چاپی سربی - محل چاپ تهران - سال چاپ ۱۳۳۶ - چاپ - جلد

مؤلف دکتر مریم میرهادی - موضوع کتاب - تاریخ

تقدیمی فوق مطابق شرح در قه حاضر تحویل کتابخانه آستان قدس گردیده و شماره ۲۲۸۹۱ ضبط گردید

رئیس اداره کتابخانه آستان قدس

حسن نیت و خلوص عقیدت جناب عالی بدر بار و لایق تدارک موجب کمال خرسندی و امید است این تقدیمی
در پیشگاه مبارک سلطان سمر میر آتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء مورد قبول و عنایت قرار گیرد
نایب ولیست عظمی

۲۶۶۱
ناله آینه‌ای
۵۲ - ناله آینه‌ای



تشویق شاهانه

۳۹/۱۱/۱۱

بانو - - - - - وود کسرمیرم میرهادی -

از اشعاریکه بمناسبت روزه ابهم -
سروده و تقدیم داشته بودید خاطر مبارک ملوکانه -
قرین مسرت و خشنودی گردید -

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

دیوان ناهید

مشمول بر نظم و نثر

تألیف

و

تصحیف

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضوانجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

نویسنده روزنامه «ندای زنان»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»

۷۵۷۵۷۵۷۵



حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

تیر ماه ۱۳۳۷

لیسانس نامه

شماره ۱۱۱۱

تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۱

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع



موضوع

۷۳۷/۱

موضوع

۲۲

موضوع

مقدمه

در توحید

در مدح و منقبت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله

در مدح و منقبت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام

بمناسبت میلاد باسعادت سرور مجاهدین شاهنشاه شهیدان حضرت

سیدالشهداء (ع)

مناجات

تقدیم بروح بزرگوار پدر دانشمند مرحوم سید علی اکبر رفعت نظام

(امیر طومان)

تقدیم بروح مرحوم سرهنک سید ابو القاسم میرهادی عموی بزرگوارم

مقام عالم

چکامه

مقام مادر

مادر

دانش پروری

پند

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

۱

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

موضوع	صفحه
خون عامل روح حیوانی است	۲۲
روح چیست	۲۴
خواب	۲۵
خواب شیرین	۲۶
بیداری	۲۷
بهداشت	۲۸
وصف الحال من	۲۹
بخت من	۳۱
فلاحت	۳۲
بمناسبت باز گشت اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه	
محبوب ایران	۳۳
شبهای تنهایی	۳۴
فدائی شاه	۳۵
عروس سازمان	۳۶
آتش	۳۷
بمناسبت مراجعت موکب اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی	
شاهنشاه محبوب ایران	۳۸
بمناسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی	
شاهنشاه عظیم الشان ایران	۳۹

موضوع	صفحه
هنر	۴۰
بمناسبت جشن هزاره فیلسوف عالیمقام اسلام و شرق بویژه ایران	۴۱
مرغ حزین	۴۲
پند	۴۳
هدیه عاشق	۴۴
موج دریا	۴۵
فروما یگان	۴۶
عیب	۴۸
دختر اهوازی	۴۹
دعای گشایش	۵۱
الکتاب خیر رفیق واعز صدیق لایطلب اجرا ولا یكلف امرأ	۵۲
هجر	۵۳
رمز عشق	۵۴
دل من	۵۵
بمناسبت روز تجات آذربایجان یا ۲۱ آذر بدست توانای اعلیحضرت	
همایون شاهنشاه محبوب ایران	۵۶
بمناسبت شرکت در ششمین کنگرسه ۱۳۳۶ پزشکان رامسر	۵۸
مشکل	۶۰

موضوع	صفحه
ناله عاشق	۶۱
عید آمد	۶۲
ای تازنین	۶۳
کشور گل	۶۴
رقیبان	۶۵
فغان	۶۶
فکاهی	۶۷
در راه لندن	۶۹
دیشب	۷۱
بیام دوران تحصیل ۱۳۳۴ در اروپا	۷۲
ای وطن	۷۳
چکمه بهاری	۷۵
گاردنس آف نیوپلِس	۷۶
زادگاه شکسپیر در استراتفرد آن - اون	۷۸
باعده ای از هم دوره های تحصیلی در دانشگاه اکسفورد	۸۰
در مقابل رودخانه تیمز در اکسفورد	۸۱
در کنار رود تیمز	۸۳
همتون کورت گاردنس	۸۵

موضوع	صفحه
عکس من	۸۷
کیو گاردنس یا بهشت برین	۸۸
منظره زیبایی از « فولکستون »	۹۰
هیئت مدیره کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن در فولکستون	۹۲
مقام پزشکان فولکستون	۹۳
بنیاد وطن	۹۴
مهر وطن	۹۵
بمناسبت تولد اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران	۹۶
محبوب ایران	۹۶
سوختن	۹۷
بمناسبت روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴	۹۸
تجلیل از روح احیاء کننده زنان	۹۹
جان جهانی	۱۰۱
دلم سوی تو بود	۱۰۲
عشق وطن	۱۰۳
در انجمن ادبی « ناهید »	۱۰۴
پانزده بهمن	۱۰۵
بزم ادب	۱۰۶
شاه - وطن	۱۰۷
عمر گذشته	۱۰۸
خدا - شاه - میهن	۱۰۹

موضوع	صفحه
کشور جم	۱۱۰
انتظار	۱۱۱
نگارنده در ۱۳۲۶ موقع دفاع از حقوق بانوان	۱۱۲
حق گرفتنی است - نبرد زنان	۱۱۳
جهان دنی	۱۱۴
پروانه	۱۱۵
قمار عشق	۱۱۶
برای انسان مصمم شکست باعث تزلزل افکار نمیشود	۱۱۷
بمناسبت تعمیم و تعلیم و تربیت عمومی در سراسر کشور بامر شاهنشاه محبوب	۱۱۸
پند	۱۱۹
دارو	۱۲۰
دل شکسته	۱۲۱
ماه مقنّع یا قمر مصنوعی	۱۲۲
ماه سنّام	۱۲۳
سر نوشت	۱۲۴
مهر میهن	۱۲۵
فکاهی	۱۲۶
الکل	۱۲۸
مضار الکل	۱۲۹
شیر	۱۳۰

موضوع	صفحه
دوری	۱۳۱
نامه	۱۳۲
صنما	۱۳۳
بمناسبت بازگشت موکب مبارک اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه	
پهلوی شاهنشاه محبوب ایران	۱۳۴
جان برافشاید	۱۳۵
تقریظهای جراید وزین تهران و شهرستانها	۱۳۶
بقلم دانشمند محترم	۱۳۷
بقلم یکی از فضلاء و شعرای نجف	۱۳۸
نقل از روزنامه شریفه اطلاعات	۱۳۹
نقل از روزنامه شریفه پارس	۱۴۰
نقل از روزنامه شریفه آذرین	۱۴۱
نقل از روزنامه شریفه رستاخیز عدل	۱۴۲
خلاصه ای از روزنامه شریفه پرچم خاور میانه	۱۴۳
نقل از روزنامه شریفه شیپور	۱۴۵
نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان	۱۴۶
نقل از روزنامه شریفه تجدد ایران	۱۴۷
نقل از روزنامه شریفه آرام	۱۴۸
نقل از روزنامه شریفه سایبان	۱۵۲
نقل از روزنامه شریفه نور خراسان	۱۵۴
نقل از روزنامه شریفه نور ایران	۱۵۶

موضوع

صفحه

نقل از روزنامه شریفه آذرباد کان	۱۵۸
نقل از مجله شریفه ارکان حزب خدا	۱۵۹
خواهر فاضله گرامی	۱۶۰
بمناسبت روز تاریخی نیمه بهمن ۲۷	۱۶۲
چکامه مدیر محترم روزنامه حلاج	۱۶۳
مکتب دکتر مریم	۱۶۴
خاطرات لندن یا مشاهدات «ناهید»	۱۶۵
انجمن ادبی «ناهید»	۱۶۶
بیوگرافی دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»	۱۶۷
شاعری	۱۷۵
لطف خدا	۱۷۶
سفر	۱۷۷
عکس تو	۱۷۸
اکل و بلبل	۱۷۹
شب تیره	۱۸۰
رباعی - ادای دین	۱۸۱
منظره قبل از طلوع صبح تابان در اصفهان	۱۸۲
دانش	۱۸۳
عکس نگارنده	۱۸۴

مقدمه

داناتی مطلق خدا و فصل اول علوم خداشناسی است اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه .

اگر با نظر دقت بکنه خلقت بشری بریم همانطور که حکما و دانشمندان از شرح و بسط آن عاجز مانده اند منهم باقلم ناتوان خود نمیتواند يك مبحث بزرگ علمی را در ردیف مقدمه این کتاب در سطور مختصری بگنجاند پس از اینجا شروع مینمایم که حضرت باری تعالی عز اسمہ را در خلقت انسان میتوان شناخت .

یعنی هر کس خود را شناخت خدا را میشناسد باین معنی که از روی عجیب ترین امور عالم که عبارت از طرز سازمان خلقت بشری است بکمک علوم تشریح و فیزیولوژی که عقول کامله از حقایق آن در شکفت میباشند میتوانیم خود و خدا را بشناسیم .

چشم

باید دید چشم چه دستگاهی است و بنیاد آن چه بینائی است که کوهی در فضای آن می گنجد بدون اینکه از کوه کاهی بر فضایش افزاید !

حال باید اذعان نمود بقدرت کامله و حکمت بالغه صانع که در پرده های مختلف چشم که رشته از آب و اعصاب بیش نیست روشنائی و نور بینائی به بندگان

خود اعطا فرمود تا دنیا و مافیهای آن که عبارتند از کوه‌ها، دره‌ها، تپه‌ها، دشت‌ها، چمنها، زمینها، گلها، نقاشیها، صور دلربا، بدی‌ها، خوبیها، و غیره را به بینندگان آنکه حجم مر کزی و کانون این بینائی يك عدسی بیش نیست!!

معما

زین معما هر زمان در حیرتم هر زمان افزوده حیرت فکرتم
ماتم از این پرده‌های پر ز آب نور چون بخشد بچشم شیخ و شاب!
پرده و اعصاب و آب آنگاه دید روشنی زین پرده چون گردد پدید
پرده‌هائی را که در وی راه نیست کس چه میداند که پشت پرده چیست
ترسمش « ناهید » درمآند خیال زین ره پرییچ و خم گردد ملال

ابرو و مژگان

ابرو و مژگان چه رموزی است که مادام‌العمر بیک اندازه و يك روش جلوه‌گر بوده یکی هلال آسا بجای حاجب و زیبائی و دیگری مانند لشکر نظام برای حفاظت چشم صف‌آرائی شده این همان قدرت مشاطه‌آزلی است که هر دو را برای آرایش و پیرایش چشم زینت بخش صورت قرار داده.

زبان و گوش

زبان این عضله كوچك چگونه گویا و گوش چه کارخانه‌ایست که شنوا است؟! پس باین حقیقت چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا باید پی برده تصدیق نمود که داستانی است که ما را مات و متحیر میسازد.
همچنین ذائقه و لامسه و شامه مطالبی است که قوه ادراك انسانی از فهم آن عاجز است.

قوه متخیله

قوه متخیله چه کیفیتی است که تمام امور زندگانی بشر منوط بتحریر و طرز تفکر اوست یعنی همین طرز تفکر است که پیدایش برق و اتم و ایجاد هزاران اختراعات و اکتشافات ملت‌های متمدنی و زنده دنیا مولود کیفیت اوست.

دوران خون

دوران خون چه سپاه منظمی است که قلب را مأوای خود قرار داده دائم در عروق و شرائین پای تا بسر در گردش و دوران است و آنی از گردش خود منفک نمی‌باشد اگر چنانچه دقیقه‌ای از دوران باز ماند جسم انسانی لاشه محض شده بی‌جان و قالب تهی مینماید.

خون

سپاه خوت که بائسان روان دهد بسیار
چو هست دائم وقائم بشهر تن بسیار
حساب لشکریانش ز خد فزون باشد
شمار گلبول خون را بود فزون بشمار
بذره بین تفحص نگر بیک قطره
بشش کرور رسد از عساکر جرّار
بروز و شب همه حاضر برای خدمت تن
دهد غذا و انرژی چو دایه غمخوار
مدام این دوران را ز کار فارغ نیست
تسلی و تفریح و بازی با کسی که مستی بود و یا هشیار
همیشه فکر تن است و بکار خود مشغول
اگر بخواب بمائی و یا شوی بیدار
و گر ز خدمت خود اندکی شود غافل
بدلت شود به مثل همچو لاشه مردار
به بین چگونه منظم همراه لشکر تن
مدام در پی کارند و عاقلان بیکار

نگر که غیر خدا در میانه نیست کسی

در این دیار نباشد بغیر او دیار

هر آنکه خود نشناسد خدای شناسد

مگوی یار که باشد ز زمره اغیار

حقیقتی است به بینید یا اولی الالباب

دلالتی است به سنجید یا اولی الابصار

ز راه صدق چو « ناهید » حق پرستی کن

بقدرتش بدل و جان همی نما اقرار



حافظه

حافظه چه قوه ایست که مجموع مطالب را از اوان جوانی تا زمان پیری آنچه دیده و شنیده و خوانده با گفتار و کردار و افکار گوناگون در کتابخانه حیرت آمیزش ضبط نموده در هنگام ضرورت و لزوم هر لغت و یا هر صوری را که بخواهد بدون تأمل میگوید؟! تصور میکنید فضای این قوه چقدر وسعت دارد که اینهمه مطالبی را که در هزاران دفاتر نمی گنجد ضبط میکند؟ آری کدامین منشی زبردستی است که بتواند از عهده ضبط و تحریر آنهمه لغات و صور مختلفه بر آید؟! اینجاست که وصف و بیان از کمیت و کیفیت آن عاجز است.

حنجره

حنجره که بتوسط آن صوت و نغمات و آوازه های مختلف دلپذیر و الحان مؤثر زیبا شنیده میشود عضو کوچکی از اعضاء بدن نیست تا کنون مختصر عین علم موسیقی با آلات و ادوات گوناگونی که برای تکمیل علوم موسیقی ساخته و سروده اند هیچیک از آنها نتوانسته است بانوای روح بخش حنجره برابری نماید.

قوه جاذبه - ذائقه و لامسه

قوه جاذبه و ذائقه و لامسه و محله خادم تن هستند و ما را از چگونگی اعمال فیزیولوژی مطلع میسازد.

خوف و رجاء

خوف و رجاء چه مفهومی است که همیشه جان گذار و امیدش فرح افزا است.

سبعیت و غضب

سبعیت و غضب که مولود آن شهوت و فساد اخلاق است مسئله ایست که عنان اختیار را از کف ربوده بشر را به بدبختی و نیستی سوق میدهد.

غم و اضطراب

غم و اضطراب عوالمی است که انسان از تحمل آن عاجز و ناتوان بوده و همین اضطراب است که برشته حیات بشر لطمه بزرگی وارد نموده مولد بیماریهایی میشود که هیچ پزشک ماهری نمیتواند بیمه و یا تدابیری نماید.

سعادت و شقاوت

سعادت و شقاوت چه موضوعی است که همواره ما را بازیچه و دستخوش خویش نموده یکی را باوج عزت و دیگری را به حقیض ذلت سوق میدهد. تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ یَبْدِكَ الْخَیْرَ إِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ.

حیا و عفت

حیا و عفت چه امری است که اختیاری نبوده جزو حالات انسانی بشمار میرود.

حماقت و ابله‌ی

حماقت و ابله‌ی چه مرحله‌ایست که بشر را فرسخها از عوالم انسانیت و سعادت دور و به پرتگاه ذلت و فلاکت رهسپار میدارد چنانچه جدّ بزرگوار حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید :

احمق بوسیله حماقت بیشتر از مردم به کار گناه میکند .

حرص و طمع

حرص و طمع چه متاعی است که در انظار مردمان دون صفت ممدوح و نزد ارباب کرم خوار و مردود است .

بنا بر این هر يك از قوای محیر العقول ذکر شده موضوعی است که حکماء و فلاسفه و عقلای عالم از درك حقایق و ماهیت آن بعجز خود معترفند .

این انسانی که اشرف مخلوقات بشمار میرود با توسل به علوم گوناگون و رسیدن به ارتقاء و مدارج عالیّه بادهوی اقتدار و رهبری عوامل وجود و تسخیر قوای طبیعت هنوز قادر باختراع اسبابی نگردیده که قوه بینائی و یا شنوائی داشته باشد .

پس آن خدائی را که خالق این قوا و گرداننده این دستگاه است باید با عین الیقین شناخت .

برك درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

بدیهی است هر کس دانش و بینش او بحدی رسد که خود را بشناسد خدا را هم خواهد شناخت . مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

زیرا با بی خبری از خویشتن خدا را نتوان شناخت .

دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید»

عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن»

مدیر روزنامه «ندای زنان»

رئیس انجمن ادبی «ناهید»

در توحید

هر چه جوئی جزره حق باطل است هر چه پوئی جز رهش بی حاصل است

هر که از خود نگذرد در راه او از طریق عقل دور و جاهل است

خالق ارض و سما یکتا خداست هر که رخ برتابد از وی غافل است

آنکه میجوید طریق راستی در بهشت جاودانی واصل است

آری ای «ناهید» با تقوای دهر آنچه خوبیهاست در تو کامل است

در مدح و منقبت حضرت محمد بن عبدالله

صلی الله علیه و آله

تا که خدائی کند خدای محمد دست من و دامن ولای محمد
عالمیان را بهر زمان بزبان است از ره عز و شرف ثنای محمد
ماه و خور و عرش و فرش لوح قلم را داد بقا ایزد از بقای محمد
عالم و عارف کسی بود که بداند قدر محمد هم اوصیای محمد
قصه لولاك را چنانکه بدانای خلقت عالم شد از برای محمد
مکه و مروه صفا و زمزم کوثر اینهمه پیدا شد از صفای محمد
پادشاهان با علو جاه و جلال جمله عبیدند در سرای محمد
جنت رضوان و قصر و حوری و غلمان روز جزا کمترین عطای محمد
حافظ «ناهد» جد اوست که باشد عاشق و مشتاق بر لقای محمد



در مدح و منقبت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب

علیه السلام

شهی که مدح او خدا بقول «هل اتی» کند کجا تواندش کسی که مدح یا ثنا کند
نمیتواند این زبان که وصف او ادا کند کس ار نه اش ثنا کند خرد از او ابا کند

اگر چه ذرهئی توان بیان آفتابرا

احاطه کرده علم او زمین و هم زمانه را که علم و قدرتش بود ز علم و قدرت خدا
چگونه وصف او کنم که اوست فخر ماسوی چو هست ایزدست او ببازوی جهان گشا

بگردن فلک نهد ز کهکشان طنابرا

هماره است قدرتش بر آسمان علم زند هماره ذوالفقار او ز خون خصم دم زند
ملك بلوح نه فلک بنام او رقم زند بسوی ملك نیستی عدوی او قدم زند

بشان او بهر ورق نظاره کن کتابرا

توای علی مرتضی که مظهر خداستی بهر مدیح و منقبت که خوانمت سزاستی
توئی که خلق را بحق همیشه رهنماستی تو منبع مکارمی تو مظهر صفاستی

رخت گشود بر جهان، بهشت هشت بابرا

مسیح دم شها بدین بمریم فکار خود که از ثنا و مدحت فزوده اعتبار خود
زدست داده در رخت بعشق اختیار خود بگو که خصم بدمنش رود بسوی کار خود

بآب ره برد چو کس چه میکند سرابرا

بمناسبت میلاد با سعادت سرور مجاهدین
شاهنشاه شهیدان خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء (ع)

تجلی از ازل نور حسینی شد بوالائی
که داده جلوه آن روی گیتی را تجلایی
حسین ای مظهر یزدان دو عالم از تو آناری
بحق خالق یکتا که در هر چیز یکتائی
حسین از تو نمایان است نور حق بهر معبد
تو جان مصطفائی زانکه والاتر ز والائی
صف محشر شفاعت از تو میخواهند بد خواهان
شود تابان جهان چون طلعت فرخنده بنمائی
بعالم گشت پیدا شورش و غوغا
ز میلادت خدا منت نهاد ای شه بدنیائی
همه با نام نامی تو دلشاندند در عالم
تو دین را داده ای رونق به پنهانی و پیدائی
سرشت آب و گلم را حضرت بیچون بعشق تو
از این رو جز تولای توام نبود تولائی
مرا ایمان توئی مذهب توئی طاعت توئی ای شه
تورا دارم نباشد کمر مرا دنیا و عقبائی
مرا مهر تو بس از هر دو عالم ای شه خوبان
بدل دیگر چه غم باشد که دارم چون تو مولائی
مرا خود افتخار این بس که فرزند توام آری
نخواهم جز سر کویت بهشت ارمست ماوائی
بلی «ناهید» دارد این شجاعت را ز جد خود
کز آسیب غم دوران ندارد هیچ پروائی

مناجات

الهی بخون گلوی حسین بموی وبه خوی و بروی حسین
بهر یک شهیدان کرب و بلا بآن کشته گان داده سر برملا
بحق حسین و علی اکبرش که در خون فتاد آنچنان پیکرش
بطفل صغیر علی اصغرش که بشکافت از تیر کین حنجرش
الهی به زینب بزرگ زنان که افکند شوری بدهرازیبان
بآه یتیمان آل رسول که دارند نردت مقام قبول
به چشمان گریان بنت بقول بسوز دل زار دخت رسول
مکن بنده را بدوران تو خوار با کرام خود حاجت ما برآر
مهین کشورم را تو پاینده دار شهنشاہ ایران زمین زنده دار
بلطف تو «ناهید» امیدوار بتوفیق دریابش ای کردگار



تقدیم بروح بزرگوار پدر دانشمند
مرحوم سید علی اکبر رفعت نظام (امیر طومان)

حیات جاودانی

بنگر که در اول جوانی	در عین نشاط و کامرانی
بگذشته ز تنگنای الفاظ	پی برده بعالم معانی
در چشم چه عصمتی نمایان	در قلب چه حکمتی نهانی
پیر خردم شده است رهبر	در عهد شباب زندگانی
روح ادب و روان دانش	با جسم چو گشته توأمانی
تابنده چو اختر فروزان	رخشنده چو مهر آسمانی
مقصود مرا از این حقیقت	پی بردن اگر نمی توانی
بیتی دوسه خود بر آن فزایم	تا مقصد من کنون بدانی
من زاده رفعت جلالم	هم ماه سپهر مهربانی
نور خردم بچرخ چارم	باقی بحیات جاودانی
جان در ره علم می سپارم	زائر و که مراست یار جانی
« ناهید » توئی تو در زمانه	آسوده ز آفت زمانی



منظومه زیر را روزی که در ۱۳۱۹ کنار
عم بزرگوارم مرحوم سرهنک سید -
ابوالقاسم میرهادی که سمت پدری نسبت
به نگارنده داشتند نوشته سروده ام
اینک تقدیم بروحشان مینمایم:

عید رمضان

صبح عید است و هوا مشک فشان است همی
باد خوش بوی بهر سوی روان است همی
بلبلان نغمه سرایند بصد وجد و شغف
لاله دارد به چمن ساغر گلرنک بکف
عارف و عامی از این عید همه دلشادند
فارغ از غصه و از بند تعب آزادند
پای کوبان ز طرب رقص کنان پیرو جوان
که فرح بخش بود مقدم عید رمضان
من و عمم بتمشای طبیعت مشغول
نبود سیر و تماشای جهان نامعقول
چون جوانی بخوشی میگذرد ایامش
گشته « ناهید » خوش از گردش صبح و شامش

مقام عالم

رهبر مردان عالم عالم است ز آنکه عالم درد و عالم جا کم است
عالم دانا بسان جان ماست جان چه باشد بلکه او جانان ماست
گر نباشد عالمی در عالمی فرق با حیوان ندارد آدمی
عالم آن باشد که اندر خیر و شر با خیر سازد تو را از نفع و ضرر
عالم آن باشد که از روی کرم وارهاند خلق را از قید غم
عالم آن باشد که آسایش دهد عالمی را زیب و آرایش دهد
گر نبودی عالم اندر روزگار روزگار جمله بودی شام تار
مرد دانا کور را بینا کند جاهلان را در دمی دانا کند
با خرد کوشا بود در اتفاق بی خرد کوشد دمامد در نفاق
با خرد افسرده را شادان کند بی خرد دلشاد را گریان کند
مرد بخرد برق را فرمان دهد ناخوش درمانده را درمان دهد
برتری بخشد تو را علم از ملک بگذراند خاک را از نه فلک
با تلسکپ ماه را پیش آورد رفته رفته در بر خویش آورد
تا که او نزدیک سازد دور را روشنی بخشد شب دیجور را
جان فدای مردمان کاردان رنج و غم را میبرند از جسم و جان

هستی «ناهید» اگر گردد تباہ
قدر او بالاتر است از مهر و ماه

چکامه

بکوش از جان و دل تا میتوانی پی تثبیت مجد باستانی
برای اعتلای نام ایران بکوش از جان و دل تا میتوانی
اگر پوئی طریق سرفرازی اگر جوئی کلید شادمانی
و گر گردی بگرد نیک بختی نبوش این نغمه های آسمانی
شوی خوشبخت تاهنگام پیری بدانش کوش در عهد جوانی
بود این شیوه رسم کامیابی بود این کار شرط کامرانی
توانائی نباید دیر جانا بیاد آور زمان ناتوانی
بکن نیکی بمردم گاه و بیگاه که در محنت نیفتی ناگهانی
اگر از صورت ظاهر گذشتی شوی آگاه از راز نهانی
مدد کن مردم بی خانمان را بیندیش از غم بی خانمانی
زهر جانب پی دیدار حق شو میندیش از جواب لن ترانی
نکوئی را ز شاهنشاه بیاموز هم آئین و وفا و مهربانی
شهنشاهی که میکوشد شب روز پی آسایش عالی و دانی
شهنشاهی که میگردد پربشان چو بیند روی مردم زعفرانی
شهنشاهی که آگاه هست و بیدار بدانائی کند درك معانی
بود همواره در اندیشه خلق که بنمایند راحت زندگانی
بود پیوسته پشتیبان ملت بسعی و عزم و لطف و کاردانی
بود مشهور اندر نکته سنجی بود معروف اندر نکته دانی
عجب نبود که دگر مریم این بار بدینسان میکند شیرین زبانی
هر آنکس در ثنای شه سخن گفت کند مانند مریم در فشانسی
فدای شاه ایران جان «ناهید» که از وی یافت این آسوده جانی

مقام مادر



حیات اجتماعی بشر مرهون تعلیم و تربیت مادر است .
بزرگترین مربی انسان که مقام شامخی را در اجتماع
دارا میباشد مادر است .
مهمترین دبستانی که آدمی را بفضایل اخلاقی و کمال
میاراید دامن با فضیلت مادر است .

مادر محور حیات و تربیت کننده افراد است اگر وجود زن نبود اجتماعی
درست نمیشد .

مادر عهده دار بقای نسل و تشکیل دهنده خانواده میباشد اوست که میتواند
مفیدترین فرزندان را تحویل جامعه دهد .
مادر سخت ترین تکالیف را در هیئت اجتماع عهده دار است ، مادر قوام جامعه
بشریت است .

مادر باعث فرح و تسلیت خاطر خانواده ها است و برای اداره کردن زندگانی
و آسایش آنها بوجود آمده .

مادر خوب مهد مردان نابغه و قائدين و پيشوايان است .

ملیونها جمعیت در آغوش مادر تربیت یافته اند ، مادران مانند صدفهائی هستند
که مرواریدهای غلطان را در خود پرورانده یکی را بهتر از دیگری بعرضه وجود
میاورند .

در پرتو تربیت مادران فاضل است که مردان قوی با اراده و عزم آهنین
خدمت گذار کشوری میگردند .

شئون اجتماعی هر ملتی در دست زن است ، اوست که میتواند خط سیر
جامعه را بوسیله نیروی تربیت تابع اراده خویش سازد .

این مربیان عالم بشریت میتوانند شجاعت ، عزم قوی ، صبر و شکیبائی ،
علم ، همت ، گذشت ، رحم و مروت ، ادب و ایمان ، میهن پرستی و شاه دوستی و سایر
فضائل اخلاقی را در گهواره و آغوش خود بمولود خویش بیاموزند .

برای بوجود آوردن مردان بزرگ هیچ عاملی مؤثرتر از تربیت مادر نیست .
بنابر این سیر تکامل بشر در نتیجه تربیت اولیه یعنی دامن مادر است .
این مربی افراد جامعه که مردان دلیر و شجاع بوجود میآورد مادر
است و بس .

مادر

ای تو گل گلستان هستی	ای روح روان و جان مادر
جز تو بیقین دگر نباشد	یک لاله بگلستان مادر
پرورده تو را بجان شیرین	ای جان من ای روان مادر
بهر تو چه رنجها کشیدم	ای مونس هر زمان مادر
امید که سر بسر پذیری	هر پند تو از زبان مادر
هنگام بهار و فرودین است	ای گلبن بوستان مادر
در ساحت باغ و راغ باشی	تو غنچه دلستان مادر
مرغان همه اند نغمه پرداز	ای بلبل نغمه خوان مادر
گفتم که بروزگار پیری	بر پیکر ناتوان مادر
از لطف روان تازه بخشی	ای کودک با توان مادر
« ناهید » صفت سخن سرا باش	ای تو گل خوش بیان مادر

دانش پروری

هر که جان خود بدانش پرورید در بهشت جاودانی آرمید
تا ز تن افکند ملبوس فنا هم نشین شد با رفیقان صفا
بر خلاف آنکس که تن را پرورید کورگشت و راه جنت را ندید
مرد جاهل با بهائم زد قدم زان بخواری رفت تا سوی عدم
هر که با نادان دود گردد قرین میشود با اهل دوزخ هم نشین
جنت و دوزخ تو دانی بهر کیست بهر نیکان و بدان این حرف نیست
عزت و ذلت بامر حق رواست هر بدو نیکی کنی آنرا جزاست
عقل شد حیران بوصف ذات او در مقام قدرتش دل مات او
شادی « ناهید » کز فیض هنر عزت و اقبال را داری ببر



پند



در آن دیار که خشنودی و رضایت نیست
یقین که پند حکیمانه را اطاعت نیست
فدای مردم پاکیزه خوی نیک نهاد
که در طبیعت شان کینه و حسادت نیست
مباش طالب صورت ره حقیقت پیوی
که جز طهارت دل معنی طهارت نیست
بسر و بمنزل مسکین ولیک با زر و سیم
که سیم و زر نبود گر بجز خجالت نیست
توان بلطف و کرم خوش نمود هر دل را
چو بشگری ز حقیقت جز این عبادت نیست
حقیر در بر خاک در بزرگان باش
که این طریق بزرگی بود حقارت نیست
فراغتی است دلم را ز عشق در دو جهان
ولیکن از غم جانان مرا فراغت نیست
چو روزگار نگردد بکام کس « ناهید »
رهی بشادی و راحت بجز قناعت نیست

خون عامل روح حیوانی است

تمام ذراتی که در جو لایتنهای معلق میباشند با همه حقارت خود را تالی خورشید میدانند و عالم را در پیش هستی خویش حقیر و ناچیز می‌شمارند و تمام کروات از ثبات و سیار و شمس و اقمار از مظلم و مشعشع حتی مایعات و نباتات و جامدات و غر و وفات و صور مختلفه تماماً دارای روح میباشند و همواره بعبادت پروردگار اشتغال دارند.

چنانکه هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

روح را بدو طریق میتوان تشریح نمود مراحل دینی و مراحل علمی :
در مراحل دینی قلم و بیان از شرح آن عاجز است و باید بمصدق آیه شریفه :
قل الروح من امر ربي اکتفا نمود.

مراحل علمی از اینقرار است :

احیاء را در تمام موجودات بکرواتی یعنی ذرات کوچک زنده که نام آن پلاسما است نشان میدهند.

هر گاه شکافی روی پوست بدن داده شود ابتدا مایع زرد رنگی خارج میشود که آنرا پلاسما گویند. در واقع این پلاسما مانند بنای آماده ایست که فوری هر تا کل و تغذیه که در بدن بروز کند آنرا ترمیم مینماید بنابراین پلاسمای خون را که در هر قطره آن شش هزار عسا کر جرار گلبول دیده میشود میتوان منشاء روح حیوانی انسان دانست چنانچه هر آن دوران خون در بدن بازماند و عمل خود را انجام

ندهد بدن لاشه بیش نیست پس خون را میتوان عامل روح حیوانی دانست اینچنان است که باید بقدرت کامله پروردگار پی برد.

بنابراین روح نمایشی است از بدن در غایت لطافت با بقای سرمدی ولی جسم تر کیبی است عنصری بی بقا و فاسد شدنی.

مانند علم روح علوم و قوای دیگری هم هست که نهفتن و نگفتنش اولی است مانند الهامات، مکاشفات، بیانات خارق العاده، طی الارض، و علم اشراق و بعضی از اسرار و رموزیکه باید نهفته بماند زیرا گوشها را هنوز تاب شنوائی آنها نیست.



روح چیست

گفت دانا روح در افراد چیست در جهان فرمانده ایجاد کیست
گفتمش ای طالب پر جستجو بی سبب این راه ناپیدا میوی
رخش فکرت گرچه هر سو ناخستی تا کنون تو خویش را نشناختی !
ای ندانسته مقام خاک را دور کن اندیشه افلاک را
چون نه آگاهی که این افلاک چیست کی توان دانست روح پاک چیست
روح باشد آیت لطف کریم بهره ور از فیض خلاق علیم
روح خود امری است از پروردگار در بدن باشد بفرمان استوار
روح سلطان و بدن چون بنده است در حقیقت این از آن پاینده است
الفت جان را نگر با خاک و آب گر توانی رمز حکمت باز یاب
گشت دل ز آمد شد فکرت غمین روح چون با خاک میگردد قرین
خاک را با روح و با دانش چکار دوستان الاعتبار الاعتبار
گفتگوی او ز گفتن ها جداست روح ما «ناهید» امری از خداست



خواب

یکی از عوالم مهم حیات بشر خوابست باین معنی که تمام آلام درونی و
تأثرات قلبی و هزاران مصائب و شدائد را که بر پیکر انسانی وارد میگردد التیام
می بخشد .

اگر بدقت ملاحظه شود خواب غیر از زمان بیداری است در خواب عوالم
دیگری داریم با اشخاص مختلف و دراما کن مخصوص بسر میبریم و بکارهایی مشغولیم
که در بیداری به متخیله ما خطور نکرده و در عین حال هیچ ملتفت نیستیم که خواب
است یا بیداری .

گاهی در خواب در غایت ذلت و نهایت وحشت دوچار شیر آدمی خواریم و یا
اسیر دشمنی خونخوار و یا برخلاف می بینم از هر جهت مقتضی موجود و مانع مفقود
و با کمال مسرت بادلبری زیبا و محبوبی جانفزای که سالیان متمادی در آرزوی وصالش
بوده دمساز وقتی می فهمیم که نوای نی و هستی می و غمزه وی مارا بیهود نموده در
همان حال که تحصیل حاصل و با نهایت مسرت بمقاصد و آمال خود رسیده ناگاه
بیدار میشویم .

پس از بیدار شدن از اولی ملول و مغموم و از دومی خرسند و مشغوفیم حال اگر
با قدری تعمق فکر کنیم می بینیم زندگی بشر جز خواب و خیالی بیش نیست .

با وجود این در صدد آزار و اذیت دیگران بوده پیرو آرزو امیال خویش

هستیم .

خواب شیرین

حیرتی باشد مرا از خویش و خواب وه چه خوابی کو بود نقشی بر آب
در حقیقت خواب را هم عالمی است عالم دیگر برای آدمی است
خواب را سیر و صفای دیگر است سیر او اندر سرای دیگر است
این روان را آنجهان باشد قرار و آن در این عالم نباشد استوار
خواب که برضد این جان و تن است که ملک مانند و گه اهریمن است
حال این سیر مخالف از کجاست کارهای خوب و بد از هم جداست
گاه بینم دوستان در سیر خواب آنچنان در زحمت و من در عذاب
با دلی افسرده دارد گفتگو راز دوران را سراید موبمو
دیده‌ام در خواب شیرین بارها بر خلاف میل دارم کارها
دارم اندر شهر نادیده مکان عالمی برضد هم بینم عیان
دیدم اندر خواب خویشان بیشمار هر یکی بودند با من خویش و یار
این جهان فانی وما هیچیم اوست مابقی عظم است ولحم و خون و پوست

بگذرد « ناهید » این خواب و خیال

از خیال و خواب خود دیگر مثال

بیداری



در حقیقت بیداری را هم باید مانند خواب تصور نمود چه درعین مسرت یا
گرفتاری اجل گریبان گیر شده بمصداق آیه شریفه :
وَلِكُلِّ أَمَةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ آنوقت
است که تمام امیال و آرزوهای ما واژگون شده اندوخته و ذخایری را که بکوشش
وزحمات جان فرسا اندوخته تا مایه آسایش آتیه باشد اضطراراً به منتظران مرگ
محول میگردد .

رباعی

پرواز کند چو مرغ جان از تن پاک

مانند ملک سیر کند در افلاک

هر عنصر تو به مبدأش باز رود

جان ماند و تن نهان شود دردل خاک

بهداشت

سلامتی بدو عالم بجز اطاعت نیست
 که نعمتی بجهان بهتر از سلامت نیست
 برای رفع الم پیش هر پزشک مرو
 که هر پزشک نوینی در او حذاقت نیست
 هر آن طبیب که تشخیص او خطا باشد
 تدویش ببر عقل جز هلاکت نیست
 همیشه نزد پزشک مجربی رو کن
 که طرز کار و دوایش بجز مهارت نیست
 پی رضایت حق در ره عبادت کوش
 که از برای سلامت به از عبادت نیست
 غذا بوقت باندازه خور نه بیش و نه کم
 که بگذرد چو ز اندازه جز نقاقت نیست
 خوراك و منزل و ملبوس را تمیز بدار
 برای حفظ بدن بهتر از طهارت نیست
 بدوش باش بهر صبح و شام دوشا دوش
 عدوی جسم و روانت بجز کثافت نیست
 بگاه صبح بخور شیر سرد کان نیکوست
 چو در مزاج حزین موجب کسالت نیست
 اگر رسد بتودردی به سینه یا سروپشت
 برای رفع تأثر به از حجامت نیست
 اگر بطب بنی جان من شوی آگاه
 نیاز تو بطیب و دگر طبابت نیست

غریب مانده بشهر و دیار خود «ناهید»

از آن کلام خوشش خالی از غرابت نیست



وصف الحال من

بسکه صیاد ستمگر چیده بهرم دانه ها
 کرده ام یکباره ترك دانه ها و لانه ها
 که ز جور ناکسان و که ز بیم مفسدان
 میکنم چون جغد هر دم لانه در ویرانه ها
 آشنا گر زهر میریزد بجامم باك نیست
 کی توان امید یاری داشت از بیگانه ها
 طالع برگشته بین با هر که پیمان بسته ام
 کرده در کام دلم از زهر غم پیمانه ها
 غیر اندوه و ستم خیری ندیدم از کسان
 گشته ام دیوانه از اندوه این دیوانه ها
 دشمن بد خواه را از جانب ما باز گوی
 چند از این افسون گری ها چند از این افسانه ها
 شمع بزم افروز من چون بر فروزد روی خویش
 نیست پروا گر بسوزد خرمن پروانه ها
 تا توانم پیروی از علم و دانش میکنم
 گاه با دانشوران و گاه با افتانه ها

جان من در خدمت ابناء کشور خوش بود

پا نهندار دیگران در خلوت کاشانه ها

ای خدای مهربان ایران من پاینده دار

تا بماند ایمن از بیداد این بیگانه ها

مردم کوتاه نظر همواره پندارد چنین

با هیاهو میتوان شد صاحب این خانه ها

پاسخ بد خواه را « ناهید » میگوید نکو

زانکه بد خواهی نباشد در خور فرزانه ها

در ۳۱/۲/۲۴ سروده شد



بخت هن

هر که را من بر گزیدم در جهان عیار بود

هر که را من یار خواندم یار با اغیار بود

آنکه بودی محرم راز و شفیق و مونس

چون شدم آگه ز رازش رهزنی طرار بود

آنکه بامن داشت لاف دوستی در زندگی

بر خلاف دوستداری دشمنی غدار بود

آنکه پیش مردمان خود را فرشته جلوه دار

دیدمش کاندرا خفا سر کرده اشرار بود

خواری بخت مرا بشکر که در گلزار حسن

آنچه گل پنداشت اش دل خارتر از خار بود

نی ز کار خویش بر خوردار گشتم نی زغیر

هر کسی را دوست خواندم خصم بد کردار بود

گردش گردون باهل ذوق و دانش یار نیست

سیر ها کردم براه جو رو کین سیار بود

شکوه پیش این و آن تا کی زبیداد جهان

کار دنیای دنی کی درخور تذکار بود

زین گروه بی حقیقت مردم آدم قریب

هر که دوری جست چون من عاقل و هو شیار بود

ناصحا « ناهید » کی باشد پی بسیارو کم

اهل حق را کی غمی بهر کم و بسیار بود

در ۳۱/۳/۲۴ سروده شد

فلاحیت

چو حرص مردم طماع را نهایت نیست
اگر دهی همه عالم باو کفایت نیست
بروزگار تن آسان نیافت عزو شرف
چه مرد تنبل بیکار را درایت نیست
در این دو روزه تمتع نمیبرد هرگز
کسیکه در سر او فکری از ارادت نیست
ز اقتضای زمان گر برون نهد کس پای
بسر در آید و کارش بجز خسارت نیست
کسیکه از عمل دشمنان بیندیشد
بود جهان و جبان لایق ریاست نیست
مطیع قوم دیگر میشوند خواه نخواه
بهر دیار که آزادی و صنعت نیست
فلک باهل هنر عزت و جلال دهد
ولیک بی هنران را بجز ندامت نیست
به پیش نعمت حق هر که ناسپاسی کرد
چو ظالمی است که شایسته رعایت نیست
اگر فلاح بخواهی بی فلاحیت رو
که در جهان عملی بهتر از فلاحیت نیست
تو کار خود به تدابیر عاقلانه گذار
که کارهای پسندیده را ملامت نیست
ندار چشم کرامت ز بی هنر « ناهید »
برای بی خرد و بی هنر کرامت نیست

بمناسبت بازگشت اعلیحضرت همایون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران بهمین خویش

در ۸/۶/۳۲ سروده شده

از زاهدی شب دوش پیک بشارت آمد

کز راه لطف یزدان شاه از زیارت آمد

امروز قدر نیکان پیدا شود زهر سو

زیرا که شاه خوبان بهر هدایت آمد

بر تخت جم شهنشه بنشسته با جلالت

ویران سرای ما را بهر عمارت آمد

آسوده باش « ناهید » در ظل شاه ایران

آن مظهر شجاعت شاد و سلامت آمد

شبهای تنهایی

شبهای من به بین که پراز پیچ و تاب هست
تنها تسلی ام همه شمع و کتاب هست
مهر کتاب بر رخ من چهره برگشود
زان روز و شب مرا بسراغش شتاب هست
شبهای تار در نظرم روز روشن است
ایام رفته در بر من چون حباب هست
از عمر حاصلم همه فضل است و معرفت
رخسار علم در نظرم بی حجاب هست
وقتم تمام صرف بکسب کمال گشت
خشنود و شاد روح تم بی عذاب هست
نیل جوان اگر بخدا متکی شود
اورا خوشی نصیب بحد نصاب هست
یار شبان تیره من دانش است و بس
با این فرشته، جان و دلم در خطاب هست
« ناهید » شادباش که با فضل همدمی
کی شادیت بچنگ و شراب و رباب هست
۳۲/۹/۱۸ سروده شد

فدائی شاه

بنتع ملت ایران قیام باید کرد
بروح پاک شهیدان سلام باید کرد
کسیکه میهن و شه را نخواست با دل و جان
برای خواری او اهتمام باید کرد
کسیکه ساخت چنین ملتی پریشان روز
برای نیستی او قیام باید کرد
بکوش بهر نجات وطن فدائی شاه
که خواب در ره مقصد حرام باید کرد
پس از دعا بشه کامکار ملت دوست
هماره ذکر وطن بر دوام باید کرد
شهی که کرد فدا جان بر راه ملت خویش
ثنا و مدح بر او صبح و شام باید کرد
فدای شاه و وطن باد جان بهر ساعت
ثنای خسرو ایران مدام باید کرد
بقای کشور ما از شه است و بس « ناهید »
دعا بشاه جوان مستدام باید کرد

عروس سازمان

ای عروس سازمان اقبال بارای تو خوش
دوستان در گرد آن زلف سمن سای تو خوش
همچو گل خندان دلارائی فدائی عزیز
همچو سروی در چمن اینک سرا پای تو خوش
شیوه یاری تو دانی با چنین حسن و جمال
ابرو و چشمت چه زیبا قد و بالای تو خوش
رهبرار کستزده است این جشن و شادی و سرور
خاطرش گشته است خرم و از تمنای تو خوش
ای بزرگ سازمان توفیق همراه تو باد
کرده خوش «ناهید» خاطر بر تولای تو خوش



آتش

آتش زدند یکسره بر خانمان ما
افراد پست بی خرد از وطن جدا
میخواستند خاطر ما را کنند ریش
آن ناکسان بی خرد بیوطن چرا؟
غافل از اینکه گشته نگهبان ما ز لطف
شاهنشاه جوان که بود سایه خدا
آن خانه که دست خسان شعله زد بر آن
رهبر خلیل وار رهانیدش از بلا
ای میهن عزیز خدا یار و یاورت
ای ملت بزرگ که جان کرده ای فدا
مأم وطن رضا ز شما باد کز شرف
با جان شتافتید چو آمد ز حق ندا
پروانه وار فانی شمع رخس شدید
هر چند نیست لایق شه جان بی بها
«ناهید» کن پیاپی شهنشاه جان نثار
یکدم زدست، دامن مهرش مکن رها

بمناسبت مراجعت موكب اعلیحضرت همایون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

از قبریز بطهران

ای افتخار کشور ایران خوش آمدی
ای یوسف رسیده به کنعان خوش آمدی
ای آفتاب عزت و ای وارث کیان
مقدم بخیر سایه یزدان خوش آمدی
افتاد سایهات بسر ملتی دلیر
ای برخی تو جان دلیران خوش آمدی
ایران سزا بود که ببالد همی بتو
دلها مستخر تو شد ای جان خوش آمدی
تنها کسی که هست بفکر وطن توئی
ای سایه خدا شه ایران خوش آمدی
هر يك فدائیان تو بر کف گرفته جان
در راهت ای شهنشه دوران خوش آمدی
ذکر مدام شاه و خدا و وطن بود
ای شاه ملك و ملت ساسان خوش آمدی
« ناهید » جان نثار فدای سر تو باد
ای شاه فرخجسته بطهران خوش آمدی

در ۳۳/۵/۶ سروده شد

بمناسبت تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی

شاهنشاه عظیم الشان ایران و ملكه محبوب در ۲۱ اسفند ۳۳

از سفر تاریخی اروپا و امریکا سروده شد

خیر مقدم

باز جان را ز شعف تاب و توان است امروز
جان بوجد و طرب از شاه جوان است امروز
روز عیش است و خوشی و ده که چه خرم روزی است
که قرین با رخ شه مهر جهان است امروز
حکمتی هست در این شادی ملت آری
باز گشته ز سفر شاه شهان است امروز
اینك از مقدم شاهنشاه دانشور راد
شادی ملت شه دوست عیان است امروز
جان « ناهید » بخاک ره شه باد فدا
که سر افراز از او تاج کیان است امروز



هنر
ایکاش که هر کس هنری داشته باشد

در زندگی خود نمری داشته باشد
زیبا است که هر پیر و جوان از ره دانش

اندر صدف جان گهری داشته باشد
آن مرد هنرور که به هر کار تواناست

در کار نباید اگری داشته باشد
هر کس که کند دعوی عرفان و فضیلت

باید سخنانش اثری داشته باشد
نیکوست که درد دل بیچاره بداند

تا از دل زارش خبری داشته باشد
بایسته و شایسته که دارا و توانا

بر مردم مسکین گذری داشته باشد
بی توشه محال است بمقصود رسیدن

آنها که خیال سفری داشته باشد
در طی زمانه نگران باش ز «ناهید»

شاید بمسافر نظری داشته باشد

بمناسبت جشن هزاره فیلسوف عالیمقام اسلام

و شرق بویژه ایران

حجة الحق حضرت شیخ الرئيس ابوعلی سینا سروده شد

بین بیایه دانش که از پس ده قرن
هر آنکه مست می علم و جام حکمت گشت
غزال علم بهر جا رمید لیک بشوق
اگر چه توسن دانش بسی بود سرکش
شفای اوست شفا بخش و اصل هر قانون
کسی که بیند قانون او بخود گوید
کلام و فلسفه و منطق و اشاراتش
مدام خون جگر خورد بهر کسب کمال
همین هزاره که امروز پادشاه جوان
بکوش در پی کسب کمال چون «ناهید»
سخن زمر تب و نام بوعلی سینا است
رهین جرعه از جام بوعلی سینا است
اسیر پنجه و در دام بوعلی سینا است
حکیم داند کو رام بوعلی سینا است
بیان علم ز الهام بوعلی سینا است
که مرغ حکمت بر بام بوعلی سینا است
همه تراوشی از کام بوعلی سینا است
که آگه از غم و آلام بوعلی سینا است
بیا نمود با کرام بوعلی سینا است
به بین بدهر چه فرجام بوعلی سینا است



و کمال و لقمیاله مرغ حزین

در جهان هست کسی تا دل من شاد کند؟

این دل غم زده را از قفس آزاد کند؟

سخت افسرده ام از بند خیال دل خویش

کو کسی بر من دل سوخته امداد کند

بیستون گر بکند ناله و فریاد و خروش

بی گمان یار ز نومیدی فرهاد کند

در قفس چند نشینی خمش ای مرغ حزین

ناله کن بلکه ترحم بتو صیاد کند

مرد آن نیست که در وقت فدا گشتن خویش

با ترحم نظری جانب جلاد کند

جور دوران گرت از پای در آرد «ناهید»

سر نیچی که ترا عاقبت آزاد کند



پند

مخوان کتاب رمان که اندرو افادت نیست

که در مطالب عشقی بجز بطالت نیست

حکایتی است که هر کس بمیل خود گوید

یقین بدان سخن حق در آن حکایت نیست

هر آنچه خویش به بینی بود صحیح و درست

از آنکه صحت گفتار در روایت نیست

بدست اهرمنان مال خویش سپارد

که شخص دزد و دنی حافظ امانت نیست

عنان مال خودت را ز کف مده هرگز

که رهزان زرو سیم را دیانت نیست

بنزد عارف و عالم برو بکسب کمال

چرا که در ره علم و هنر ضلالت نیست

ز مردمان فرومایه حاجتی مطلب

که شخص پست دنی صاحب کرامت نیست

تو از لقای فرومایه لذتی نبری

چو در نهاد دنی همت و حمایت نیست

همیشه حامی مظلوم باش نی ظالم

که در طبیعت ظالم بجز شقاوت نیست

بخفتگان تو نصیحت چرا کنی «ناهید»

ضمیر دولت صفتان قابل هدایت نیست

هدیه عاشق



بدیدم عاشقی را دست بسته
دل از دنیا و مافیها گسسته
برای مرگ پا یکجا نهاده
سر یک پای محکم ایستاده
پس از ایام هجرو حال امید
بطرف بوستان با وی خرامید
بخوبی با دلی خالی زهرغم
زمانی چند خوش بودند با هم
گلی معشوقه ناگه دید در آب
عنان از کف نهاد و گشت بی تاب
که هست این گل چنان محبوب رعنا
ز بس باشد قشنگ و خوب و زیبا
چو عاشق این سخن را کرد ادراک
ز جان دادن نبودش ذره باک
گل از عاشق گرفت آن شوخ برفرق
ولی عاشق بآب دجله شد غرق
دم مردن چنین گفت آن ستم کش
بیار دلنواز آن شوخ مهوش
وصال دوست چندان خواستارم
که در راهش چنین جان میسپارم
نما «ناهید» شرح قصه کوتاه
بساز اندر جهان با ناله و آه

موج دریا

دو عاشق بکوی تو مأوا گرفته
دو اموات جای در احیا گرفته
دو چشم سیه در گلستان رویت
دو نرگس بگلزار مأوا گرفته
دو کس در رقابت تو ساعی
دو دشمن بهم جنگ و غوغا گرفته
دو حرف از لب شکرین چونکه گفتی
دو طفل از دو دکان دو حلوا گرفته
دو ابروی باریک همچون کمانت
دو تیغی است بر روی مه جا گرفته
دو چین چون بابر و بیفکند گوئی
دو موجی است کز روی دریا گرفته
دو لب همچو یاقوت بنهاده برهم
دو صراف بهر دو سودا گرفته
دو چشمش به «ناهید» افتاد و دیدم
که موسی ره طور سینا گرفته



فرومایگان

خوشا بمملکتی کاندرا آن خرافت نیست
 بدا بشهر و دهی کاندرا آن نظافت نیست
 مقام سروری و رتبه جهانداري
 نصیب کی شودش هر کرا لیاقت نیست
 بهر سری نتوان یافت گوهر دانش
 مگو بهر کسی انسان گرش ذکاوت نیست
 مرو تو در پی جمعیت پریشان حال
 که خیر جامعه هرگز در این جماعت نیست
 رموز کار به دانائی و توانائی است
 صلاح کار بخود خواهی و جسارت نیست
 تنی چو گشت خردمند به زصد نادان
 بجاه، مردم بی علم را قرابت نیست
 مده بدست فرومایگان زمام امور
 که هر سفیه فرومایه را کفایت نیست
 کسیکه اهل هنر را زچهره نشناسد
 بمسند وزراء لایق وزارت نیست

گر از سیاست گیتی دلی نکشت آگاه
 به هیئت سفرا قابل سفارت نیست
 کسیکه فاقد تقوا و فضل و دانش گشت
 باتفاق ملل لایق رسالت نیست
 کسیکه خود نشناسد مقام خرد و بزرگ
 بصدر ره مدعش، قابل صدارت نیست
 کسیکه رشوه ستاند زعارض و معروض
 بگو بمر که زبینه قضاوت نیست
 از آن و کیل که ترسد زحق مترس ایدل
 و کیل خائن بد قابل و کالت نیست
 مکن زمردم بد خو حمایت ای «ناهمید»
 که دوست شد چو دغل، مورد حمایت نیست



عیب

به عیب خلق چرا بنگری بصورت زشت
 خدای در تو نکو بینی ای نگار بهشت
 میان اهل کمال و جمال و فضل و هنر
 کسی نکوست که باشد همواره نیک سرشت
 در این جهان همه خوب اند و بد کجا یابی
 کجاست و است که گوئی که خوب بود و که زشت
 تمام خلق که بینی خدای را خوانند
 به معبد و به کلیسا به مسجد و به کنشت
 ز خوب و زشت خلایق کسی خبر دارد
 که در سرشت ازل خوب و بد تمام نوشت
 تو بیخبر ز خودی عیب دیگران چه کنی
 چه دانی آنکه کیانند اهل نار و بهشت
 ز سیم و زر بگذر جو سبوی باده ناب
 که دیروز رود وجودت سبو شود یا خشت
 اگر بعاقبت کار بنگرد « ناهید »
 درو کند همه آن کشته کز اول کشت



دختر اهوازی



ای دختر اهوازی	محبوب	دل مائی
»	شایان	تماشائی
»	منظور	احبائی
»	فرخنده	بهر جائی

جان باز ره شاهی	ای دختر اهوازی
رخشنده تر از ماهی	» » »
در شرق چه دلخواهی	» » »
از لطف خود آگاهی	» » »

در غرب تو شادابی	ای دختر اهوازی
شایسته آدابی	» » »
چون گوهر نایابی	» » »
دلخواه ز هر بایی	» » »

تا سایه شامت هست	ای دختر اهوازی
جا در بر ماهت هست	» » »
بس عزت و جاهت هست	» » »
او پشت و پناحت هست	» » »

خندان لب و سرمستی	ای دختر اهوازی
از جام طرب مستی	» » »
در شعر زبردستی	» » »
» ناهید » سپهر هستی	» » »

دعای گشایش

مخوان دعای گشایش ز روی مکرو حیل
 که در دعای فریبنده استجاب نیست
 دعا ز روی ریا زاهدا چه میخوانی
 یقین که ذکر دعای تو را اجابت نیست
 چو بنگری بنماز و دعای نادانان
 چنین نماز و دعائی بغیر عادت نیست
 برای شخص مقلد از آن نماز چه سود
 که در صلوة خیالش بجز تجارت نیست
 بود عبادت خلاق خدمت مخلوق
 بهوش باش که طاعت جز این عبادت نیست
 سری که بر سر موهوم پرورش دارد
 بهل که در سرو مغزش بجز خرافات نیست
 بکام ها سخن پارسی بود شیرین
 بلفظ غیر تو را هیچگونه حاجت نیست
 همی ز مسخره چون تیر از کمان بگیریز
 که مرد مسخره کارش بجز وقاحت نیست
 جرایندی که در او نیست جز غرض رانی
 مخوان که نامه بد قابل قرائت نیست
 برای شادی دل وقت رانده از دست
 که اعتماد بر ایام و وقت و ساعت نیست
 شود ممالك آباد رفته رفته خراب
 اگر بگفته و کردارشان سیاست نیست
 تو آفتاب جهانتابی و عدو خفاش
 چرا بجسم تو «ناهید» تاب و طاقت نیست

الکتاب خیر رفیق و اعز صدیق لا یطلب اجرأ ولا یكلف امرأ

مونس شبهای نار شمع و کتاب است

آتشی اندر دلم بود که کباب است

برق نه از چه تند بگذری ای عمر

اندکی آهسته تر برو چه شتاب است

حاصل عمرم توئی تو ای شه خوبان

گر چه میان من و تو شرم حجاب است

ده بمن از راه مهر و لطف زکاتی

حسن تو چون دلبرا بحد نصاب است

من بوصالش همیشه شاد و جوانم

گر دگران را ز هجر، رنج و عذاب است

کشت تو «ناهید» گردون ثمر گشت

آب بود شهر دلکشت نه سراب است



هجر

سخن ز دوری و هجر تو بر زبان دارم

دلی پراز غم و چشمان خونفشان دارم

چو هست صورت همچون گل شکفته تو

چه احتیاج بگلهای بوستان دارم

اگر بطرف چمن بی رخت روانه شوم

هزار طعنه ز فریاد بلبلان دارم

ز من میرس که چونم بشام هجرات

که از فراق تو تا صبح الامان دارم

ز تاب هجر تو جان سوزد و رقیبانم

گمان برند که خود یارمهربان دارم

ز سست مهری گیتی کجا شوم دلتنگ

که دل بیند نگاری است تا که جان دارم

چو عندلیب دل از دست داده ای «ناهید»

بیاد گلشن رویش بسی فغان دارم



رمز عشق

بغیر روی تو چشمم بگلعداری نیست
 بیا که بی سر زلفت مرا قراری نیست
 ز دست جور تو جمعی اگر پریشانند
 بروز من صنما تیره روزگاری نیست
 فغان ز قامت موزون و روی زیبایت
 بطرف باغ چنین سرو و جویباری نیست
 تو رمز عشق ندانی که فارغ از آنی
 غم پیاده روان، در دل سواری نیست
 بهار آمده پس ای بهار حسن بیا
 اگر تو رخ نمائی مرا بهاری نیست
 بوصف شاه بود شعر دلکشم آری
 بغیر شاه پرستی مرا شعاری نیست
 ز گریه منع کنندم بعشق او «ناهید»
 ترا اگرچه در این کار اختیاری نیست



دل من

بشور آور از آثرخ عندلیب نغمه خوانی را
 که بلبل مینالد تنه نه بیند گلستانی را
 گلستان جهان پیروی او خوار است در چشمم
 نمیخواهم که بینم بی جمال او جهانی را
 شدم همدستان با بلبل اندر هجر آن گلرخ
 در این ره سالها باید نوشتن داستانی را
 زمن جو باری از حرمان که دور افتادم از کویش
 که تا سازم عیان از عشق او راز نهانی را
 نداند باغبان فریاد بلبل چیست در گلشن
 گهی نالد ز گلچین گاه یاد آرد خزانی را
 خراهد گر بیباغ جانم آن سرو روان، سازم
 نثار مقدم او رایگان روح و روانی را
 دلم شد بی امان «ناهید» در بیت الحزن آخر
 ندیدم جز سر کویش دگر دارالامانی را



بمناسبت روز نجات آذربایجان یا ۲۱ آذر ۱۳۲۵
بدست توانای اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی

شاهنشاه محبوب ایران سروده شد

آذربایجان

تو آذربایجانی پرورشگاه دلیرانی
تو اقلیم بزرگان جایگاه رادمردانی
تو آذربایجان آن خاک مشک آمیز ایرانی
تو منزلگاه سرداران کشورگیر و شیرانی
گرامی سرزمین پاک بانام و نشان خوش زی
که حل شد از تو هر مشکل بدور ما باسانی
فروزان کوکبی بر آسمان عزت و رفعت
وطن را باور و منظور لطف شاه شاهانی
یگانه پیاسدار مرز ایران کهن سالی
تو ایران را بچشم ظاهر و باطن سرو جانی
تو ای مرز گرامی دیده‌ای بس ناگواریها
همانا سنگ خارائی ز سختی سخت‌تر ز آبی

تو گوهرها ز قطرانها و صائبها ببرداری

ترا دادند از فخر و شرف مهر سلیمانی
جدا کی میتوان کردن ترا از پیکر ایران
که ایران را تو جانی نازد از تو جان ایرانی
که دیده است آنکه سر بی تن بماند یک نفس زنده
و یا بیجان نگردد در زمانه پیکری فانی
شد آذربایجان از همت شاه جوان آزاد
سلامت باد شه را زانکه رفعت راست او بانی
شها جانها بقربانت ایا ای فخر ایرانی
که ایران گشت آبادان بمهرت بعد ویرانی
ربودی گوی سبقت از شهنشاهان پیش ای شه
بتو نازد ز راه فخر تخت و تاج ساسانی
تو ای «ناهید» شاه کشور آرا را فدائی شو
خدا و شاه و میهن را ستا چندانکه بتوانی



درگاه پادشاه به نامش در این شهر

بمناسبت شرکت در ششمین کنگره ۱۳۳۶ پزشکان رامسر سروده شد

رامسر

من سرخوشم بدیدن گل‌های رامسر

دلشادم از مناظر زیبای رامسر

این سرزمین گل همه جا روح پرور است

زان دل شده است واله و شیدای رامسر

باغ بهشت را نکند باد آنکه رفت

یکره بکام دل بتماشای رامسر

آن کوهسار سبز که کان زبرجد است

در آسمان صاف مصفای رامسر

آید بگوش لحن هزاران زهر طرف

بسیار با صفا است چمنهای رامسر

بنگر بدستیاری ابر کهر فشان

گشته است چون بهشت سراپای رامسر

ایدون کشیده سر بفلک کوهسار ها

باشد بسبزه گنبد خضرای رامسر

گلها و لاله ها و چمنها و سبزه ها

مهمانسرای اوست مهین جای رامسر

شد این اثر ز فکر بدیع شه استوار

بنگر دمی بصورت معنای رامسر

آن کوهری که همسر شاه شهان بود

اورا بسر بود سرو سودای رامسر

بانوی بانوان مهین میهن عزیز

تشریف داد خوش بتقاضای رامسر

امسال وضع ما ز همه سال بهتر است

جانها شده است سرخوش صهبای رامسر

دانشوران بجمع چو شمعند نور بخش

این بود با نشاط تمنای رامسر

این دکتران عالم روشندل شریف

کردند فاش سر معمای رامسر

«ناهید» در کنار همین شهر باشکوه

خوش این چکامه گفت بایمای رامسر



مشکل

مشکلی آسان نشد از ناله شبگیر من
 آه آه از ناله و فریاد بی تأثیر من
 چرخ بامن در نزاع و خلق بامن در جدال
 تا چه باشد عاقبت تدبیر یا تقدیر من
 ای که قصد کشتنم داری ز راه جو رو کین
 نیست جز مهر و محبت دلبر ا تقصیر من
 گر نباشد ایندل سرگشته را دام بلا
 پس چرا زلف کره گیر توشد زنجیر من
 دیدم اندر خواب زلفت در کفم افتاده است
 جز پریشانی چه باشد حالیا تعبیر من
 گفتمش بتخانه شد دل ای نگار مه جبین
 گفت افتاده است در آئینه ات تصویر من
 روز و شب «ناهید» را در پیش چشمانی از آن
 نیست جز وصف رخت تحریر یا تقریر من



ناله عاشق

حذر از ناله عاشق کن و آه سحری
 در بر غیر بتا چند کنی جلوه گری
 تابکی نالم و سوزم ز فراق شب و روز
 از شب تیره من از چه مها بیخبری
 نبری نام من دلشده ای نوشدهان
 گرچه در عشق تو عشاق زخویشند بری
 غمزه ئی تا که شود خاطر ناشادم شاد
 گرچه دلها بر بایی تو بدین عشوه گری
 زچه رو شاد نباشم ز تو ای سینه چاک
 که بهر صبح و مسا تیر بلا را سپری
 نبرد دل سوی عشرت رهی ای باد صبا
 گر ز ما جانب دلداری پیمای نبری
 غافل از تیر نظر از چه شد استی «ناهید»
 کایش چنین شیفته بر ابروی او مینگری



عید آمد

عید آمد و عید آمد بس عیش پدید آمد
نوروز سعید آمد خوش سال جدید آمد
از دوست نوید آمد وز راه بعید آمد
زان یار فرید آمد از مرغ نشید آمد

دی رفت و بهار آمد شد لیل و نهار آمد
گل باز بیار آمد همچون رخ یار آمد
با عشوه نگار آمد وز بهر شکار آمد
دل گرچه فگار آمد در عشق بکار آمد

افکار پریش من با این دل ریش من
بی مهری خویش من یازان همه نیش من
« ناهید » به پیش من مهرش شده کیش من



ای نازنین

در پیچ و تاب زندگی هم عشق باشد هم هوس
زین دو بدوران یکزمان ایمن نباشد هیچکس
بهر فدا آماده ایم سر در رخت بنهاده ایم
از پا همه افتاده ایم ای نازنین فریاد رس
ای رشک یاس و یاسمن بنما نگاهی سوی من

کز فیض باران درچمن گل روید وهم خاروخس
هر چند نومیدیم ما روی ترا دیدیم ما
در راه توحیدیم ما غم نیست مارا زین سپس
چشمت مرا برده ز هوش از کار مانده چشم و گوش
باینهمه جوش و خروش افتاده ایم اندر قفس

ای کاروان کوی او چون زاهدی سوی او
بگشا نظر بر روی او این است آهنگ جرس
« ناهید » از جوړو ستم دور است و از هر غصه هم
گر نیست گلزارش چه غم دیدار روی یار بس



کشور گل

پر زرنج است دلش هر که جمالی دارد

غم و اندوه خورد هر که کمالی دارد

در میان چمن و باغ گل سرخ بچشم

خوش نماید مگر از دوست مثالی دارد

راحت و شاد توان زیست در این کشور گل

هر که علم و هنر و مکتب مالی دارد

باهنر خون جگر میخورد از طالع بد

بی هنر منزلت و جاه و جلالی دارد

غم و اندوه اگر گشت نصیب ناهید

نه عجب ز آنکه جمالی و کمالی دارد

بیاد ایام تحصیل در دانشگاه پاریس



رقیبان

چه شود گر که کنی بر من بیدل نظری؟

بگو مشغول دل من دل تو باد گری!

آه کز ناله من سوخت دل پیرو جوان

لیک در خاطر آن ماه ندارد اثری

ز رقیبان بد اندیش حذر کن جانا

گهری چون تو نریزد بکف بد گهری

چشم من گشت سپید از پی صبح امید

مگر از بهر شب هجر نباشد سحری؟

گشته یعقوب صفت دیده جانم روشن

تا که آورده بشیر از بر یوسف خبری

بوستان را چو قدو قامت تو سروی نیست

باغ فردوس هم اینگونه ندارد شجری

زان دری، بر رخ «ناهید» نبندند که او

جز در دوست همه عمر نکوبیده دری



فغان

سخن ز دوری و هجر تو بر زبان دارم
 دلی پر از غم و چشمان خونفشان دارم
 چو هست صورت همچون گل شکفته تو
 چه احتیاج بگلهای بوستان دارم
 اگر بطرف چمن بی رخت روانه شوم
 هزار طعنه ز فریاد بلبلان دارم
 ز من می پرس که چو نم بشام هجرانت
 که از فراق تو تا صبح الامان دارم
 ز تاب هجر تو جان سوزد و رقیبانم
 گمان برند که خود یار مهربان دارم
 زست مهری گیتی کجا شوم دلتنگ
 که دل به بند نگاری است تا که جان دارم
 چو عندلیب دل از دست داده ای « ناهید »
 بیاد گلشن رویش بسی فغان دارم



فگاهی

چون فاخته و بلبل چهچه بزیم کو کو
 هر لحظه کبوتر وار واز سینه کشم هو هو
 طوطی چو سخن گوید بر لب بودم تی تی
 و آنگاه باو گویم ای طوطی من طو طو
 با گریه در خانه مانوس و سخن گویم
 هر که که بخود چرخد با بازی و بامو مو
 من مرغ قشنگی را در منزل خود دارم
 هر دم که مرا بیند فریاد زند قو قو
 با خادمه زشتی هم مشرب و مانوسم
 کیسوش بود چون مار ابروش بود زالو
 با شکل کشیف خود دارد پسری زیبا
 هر لحظه کنم نازش با دست و سرو بازو
 در روز و شبان بنگر آن کودک خوش سیما
 گاهی بمکد پستان گاهی طلبد جو جو
 بی هی هی آی لو لو هرگز نکند لا لا
 بی سیلی آن مادر هرگز نخورد کو کو

ای کلفت بد سیرت طفلی که کند لالا

از بهر چه ترسانیش هر لحظه تو از لولو؟

صد شکر که از فرزند آسوده و باعشرت

بنشسته بکام دل در بزم چو کدبانو

گر سیم و وزم نبود شادم که در اطرافم

نه عمه و نه عمو نه خاله و نه خالو

در بند نیفتادم از لطف و عطای حق

جادوگر اهرم خواست هر چند کند جادو

در دل تعبمی دارم ای دکنر عیسی دم

یک ذره عطا فرما اگر هست ترا دارو

پروای دو عالم نیست «ناهی» خدا جورا

او طالب حق باشد نه طالب رنگ و بو



در راه لندن

در اولین سفر بیاریس برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه روزی بایگانه برادرم

به پارک سنکلو رفته در دامنه آبشار و مناظر زیبای آنجا عکس برداشتیم.

امروز هم که عازم لندن برای تحصیل هستم بیاد خاطرات گذشته بسنکلو آمدم

نه گلی دیده و نه آبشاری همه جا خاموش و خالی از مردم. سرمای شدید زمستان آن

مناظر زیبارا دیگرگون نموده اشعار زیر را سرودم:

ای پارک قشنگ

ای پارک قشنگ لاله زارت بکجا است

آن خرمی و سبزه و یارت بکجا است

خاموشی او کس نیست باطراف تو چون

زانرو که خزان تو را نموده است زبون

کو آن گل و سبزه های رنگارنگت؟

مرغان ترانه ساز خوش آهنگت

یک لاله رخ از چه رو باطراف تو نیست؟

ماندی ز بساط عیش مهجور ز چیست؟

در مرگ و خزان تو همه دور شدند!

این است وفای مردمان کور شدند!

روزی که بسویت آمدم گل‌ها بود

اطراف تو نغمه‌ها زبیل‌ها بود

اندر برمن برار زیبایم بود

من خنده کنان کنار او جایم بود

عکسی که بیادگار برداشته ایم

در دفتر روزگار بگذاشته ایم

آن عکس ملیح یادگاری است ز تو

آن منظره یاد روزگاری است ز تو

مارا که بهار عمر بگذشته عیان

خوش در تو بهار عمر گردیده نهان

(ناهید) که آینده او فخر نساء است

او سبزه رخی هنوز زیبا و رسا است

۱۱ دیماه ۳۴ در پاریس سروده شد



دیشب

دیشب بفکر روشنی شب زنده داری داشتم

بزمی به میهن دوستی با جان نثاری داشتم

از دوستان کهن با من کتابی و قلم

تا صبح با شوق و شغف اختر شماری داشتم

هر لحظه که اندر گذر گوساعتی از عمر خود

با یاد فکر میهنم خوش روزگاری داشتم

امید افراد وطن با دانش و بینا شوند

از لطف یزدان دمبدم امیدواری داشتم

« ناهید » با صد آرزو اندر وصال روی او

چون بگذرد روز و شبم بسی قراری داشتم

۲۷ آبانماه ۳۴ در پاریس سروده شد

شب

نبود چو ماه رویت شب من دراز باشد

تو اگر بسویم آئی در صبح باز باشد

همه هست فکر و ذکر من که سفر کنم بسویت

بکجا رود دل من که اسیر باز باشد

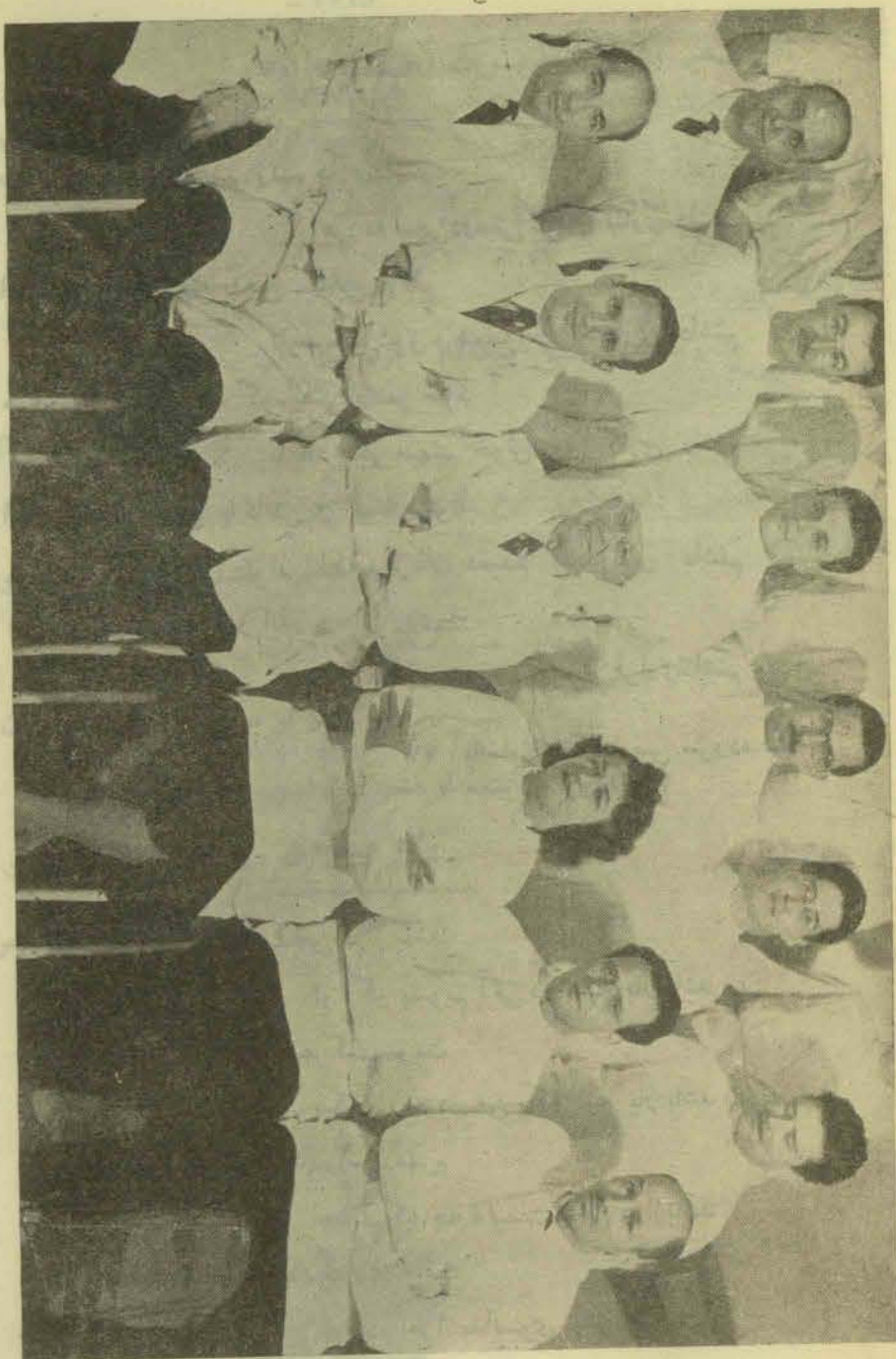
بهوای میهنم کوتاه گر شده است عمرم

چکنم که چاره نیست سخن دراز باشد

بجز از خدا که باشد که رسد بدرد « ناهید »

همه دم مرا بدانسوی رخ نیاز باشد

۲ دیماه ۳۴ در پاریس سروده شد



بیاد دوران تحصیل ۱۳۳۴ در اروپا

مرا تفریبه استاد کرده شاگردی نشانای بود این جامه افتخار مرا
در کلاس درس بسیارهای خلق و کوش ویشی از سمت راست نشسته نفر سوم دکترا میرمیرهادی
خران ماهمه بنیادش بود دناهدی
ز فیض علم یا و بین بهار مرا

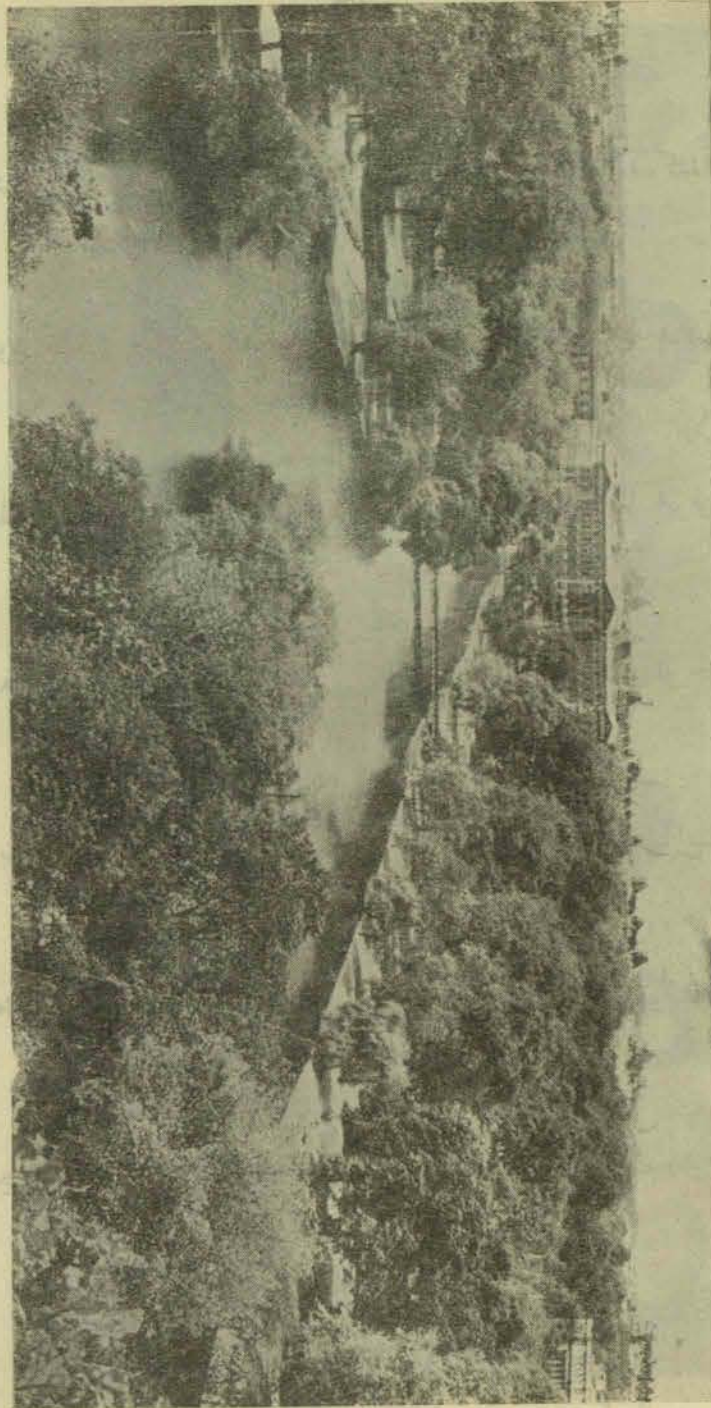
ای وطن

هست وطن جان من دلبر جانان من شمع گلستان من یوسف کنگان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
عشق تو در پیکرم فکر تو اندر سرم خاک تو مشک ترم سرمه چشمان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
شاه بلند اخترم رهبر دانشورم پادشاه کشورم حافظ ایران من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
در همه گفتار من این بود افکار من ای وطن ای یار من فدای تو جان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
تا که بود مهر و ماه هست خدایم گواه حب وطن مهر شاه باشد ایمان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
گرچه ز شهر و دیار دورم ای شهر یار خواهم از کردگار عز تو سلطان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد
بلبل شیرین دهن «ناهید» گفت این سخن سرشته حب وطن در رگ و شریان من
خاک تو آباد باد
شاه وطن شاد باد

جاوید شاه - پاینده ایران

دانشجوی یونیورسیتة لندن - دکتر میرمیرهادی «ناهید» در لندن سروده شد

بهار زیبای لندن
St. James's Park



محنت جهیست پارک یکی از بار کهای زیبای لندن است که در مقابل قصر سلطنتی
علیاحضرت ملکه الیزابت دوم واقع گردیده

An Ode for Spring

چکامه بهاری

بهار چون دم عیسی بغنچه جان بخشد
دوباره برتن افسرده گل روان بخشد
دهد مراد به مرغان آشیانه بدوش
به بلبلان دل افسرده آشیان بخشد
بیاغ سنبیل و در راغ لاله جان بخش است
بنفشه بین که طراوت به بوستان بخشد
حلول سال نو و عید توأم است با گل
خدای عمر ابد بر شه جوان بخشد
امید هست که افراد کشورم شادان
بفرد فرد سلامت بر ایگان بخشد
بعشق و شادی در موسم گل و نرگس
بشاعری چو من خسته دل بیان بخشد
نشاط عمر نگهدار بگذرد ایام
بهر که هر چه کند جستجو همان بخشد
به مهر شاه چو «ناهید» این چکامه سرود
بیاد بود به لندن بدوستان بخشد

۱۹ فروردین ۳۵ در لندن سروده شد



گاردنس آف نیو پلس

گاردنس آف نیو پلس یکی از باغ‌های زیبا و قشنگ استرآنفرد است میوه‌ها
در سبزیجات فراوانی دارد و همچنین دارای گل‌خانه‌های مطلوبی است.
ویلیام شکسپیر شاعر بزرگ انگلستان اوقات فراغت خود را در اینجا بسر برده
و بیشتر از اشعار خویش را در این باغ سروده.

Gardens of New Place

دیشب از ذوق نخواستید و میگویم فاش

دل در اندیشه همه شب که چه باشد فرداش

نیو گاردنس چه باغی که فریبده و خوش

کاش روز و شب از این باغ گذر بودم کاش

شد وجودم ز شمع شادو نظر سویش باز

خرمن سبز شکن در شکن غالیه ساش

لرزش سبزه زیبای وی از جنبش باد

فرح انگیزد از آن منظره روح افزاش

شاخه‌های گل خوش رنگ سرازیر از جاش

دل بر آشفته و پرواز کند جان بهوش

بسکه آن منظره زیبا و دل افروز و نکوست

چشم عشاق شود خیره نشینی چو بیاش

بهر آن مردم با ذوق چو آراست خدش

تا که دل شاد شود دم همه دم از رؤیاش

فکر و اندیشه او هست خیال شب و روز

دل در آویخته با جان نکند هیچ رهش

بگذشتن ز برش ایدل من جان فرساست

جان بده در ره او وزره شوق اینجا باش

کاشک ز آن طرف گل و باغ و چمن جایم بود

حیف آخر ز برم جور فلک کرد جدش

دیده ام هست بدینسان بجمالش مشتاق

دل «ناهید» بشوق است و چو مرغی بقفاش

۱۰ تیرماه ۳۵ در لندن سروده شد



زادگاه شکسپیر در استر انفرد آن = اون

در هنلی (۱) خانه او نور هدا می بینم
 وه چه نوری که تجلی ز خدا می بینم
 آری این خانه زیبا که تولد که اوست
 خانه ای هست که در عین صفا می بینم
 پانزده شصت و چهار او چو بدنیا آمد
 کس نداند که در این خانه چها می بینم
 شکسپیر شاعر شیرین سخن از جانب حق
 کلماتش همه ملهم همه جا می بینم
 نتوان یافت نظیرش بجهان گذران
 او بود سعدی و این گفته روا می بینم

۱ - Henley Street where Shakespeare was born in 1564.

لطف اشعار نکویش ببرد دلاها را
 که حکایت همه از مهر و وفا می بینم
 مری آردن (۱) که چومامی بود او بی مانند
 در کلامش همه از غیب ندا می بینم
 گوید آن نابغه دهر که این پور من است
 پروراننده او کام روا می بینم
 ویلیام شکسپیر (۲) شاعر شیرین گفتار
 جان او نیز ز سعدی نه جدا می بینم
 این درخشنده سهیل خانه او انگلن است
 آنچه گویند بوصفش بسزا می بینم
 فخر «ناهید» همین بس که چو در مکتب او
 بُد چو شاگرد در این شیوه بقا می بینم

۳۱ تیرماه ۳۵ در لندن سروده شد



1 - Mary Arden, Shakespeare, s mother
 2 - William Shakespeare.

Author near by Thames at
Oxford in 27 th, July, 1956.



در مقابل رودخانه تیمز در اکسفورد
از سمت راست ردیف جلو نفر سوم دکتر مریم میرهادی

تذکره

جاری است رود تیمز بهر سو چو طبع من

من در مقابلش نفر سیمم بین

خوش آنکه راه برد بسرم منزل مراد

دانش چو خرم است و منش گشته خوشه چین



با عده‌ای از هم دوره‌های تحصیلی
در دانشگاه اکسفورد

بهر تحصیل علم در انگلن	در میان هم‌چو حور و غلمان است
مهد فضل جهان بود «لندن»	مشعل دانش فروزان است
رهروان علوم در عالم	هر که در آن ز نیک بختان است
بخردان راحیات جاوید است	بی خرد را نه درد درمان است
نیست دریای علم را ساحل	کسب دانش نه حد و پایان است
ذوق تحصیل و فارغ از آزار	نور دانش مرا چو تابان است
آنکه مونس بود ترا (ناهید)	آن کتاب و دلیل و برهان است

۳۱ تیر ۱۳۵۰ در لندن سروده شد

از سمت راست نفر پنجم دکتر مریم میرهادی دانشجوی دانشگاه «لندن»

در کنار رود تیمز

آب در تیمز چو میرفت سبکبار آرام سوی مقصود روان بودو همی میزد گام
در شفق دامن زیبای افق رنگین فام زندگی باد بر این ملت با ذوق بکام
که چه معنای شغف میفهمند
هم نشانی ز هدف میفهمند

نیمی از چهره خورشید چو پنهان درابر نیم دیگر چو فروزان و درخشنده ستبر
مرغها سرخوش و سرمست به تیمز درپرواز نغمه هاشان همه خوب و خوش و بس روح نواز
که خدا حفظ کند کشور ما
دور باشد ز غم و شور و بلا

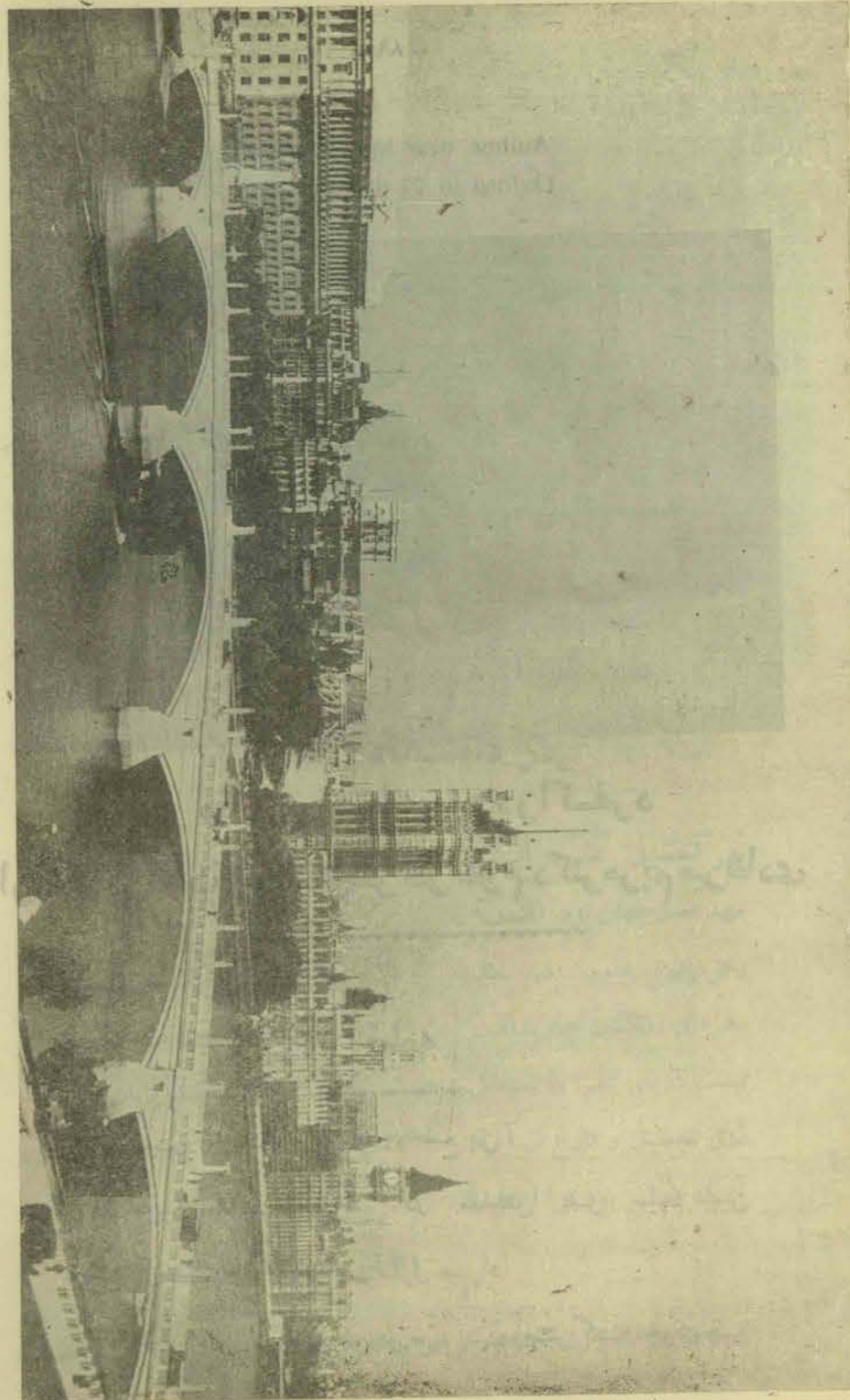
عالمی هست در اینجا که الم را ره نیست اندرین عالم بی دغدغه غم را ره نیست
عدل و داد است در او ظلم و ستم را ره نیست همه بار و روح روان زانکه الم را ره نیست

اثر از حيله و تزويرى نيست
اندران مردم دلگيرى نيست

چشم افکنده بر آن کبکبه و جامه و جلال راحت آسوده روان گشته زهر قال و مقال
نظرم بود به تیمز تارهم از فکر و خیال ليک یاد وطنم ساخت دگر غرق ملال

در دلم عشق وطن جایی داشت
که چو « ناهید » ثریایی داشت

۲۶ فروردین ۳۵ در لندن سروده شد



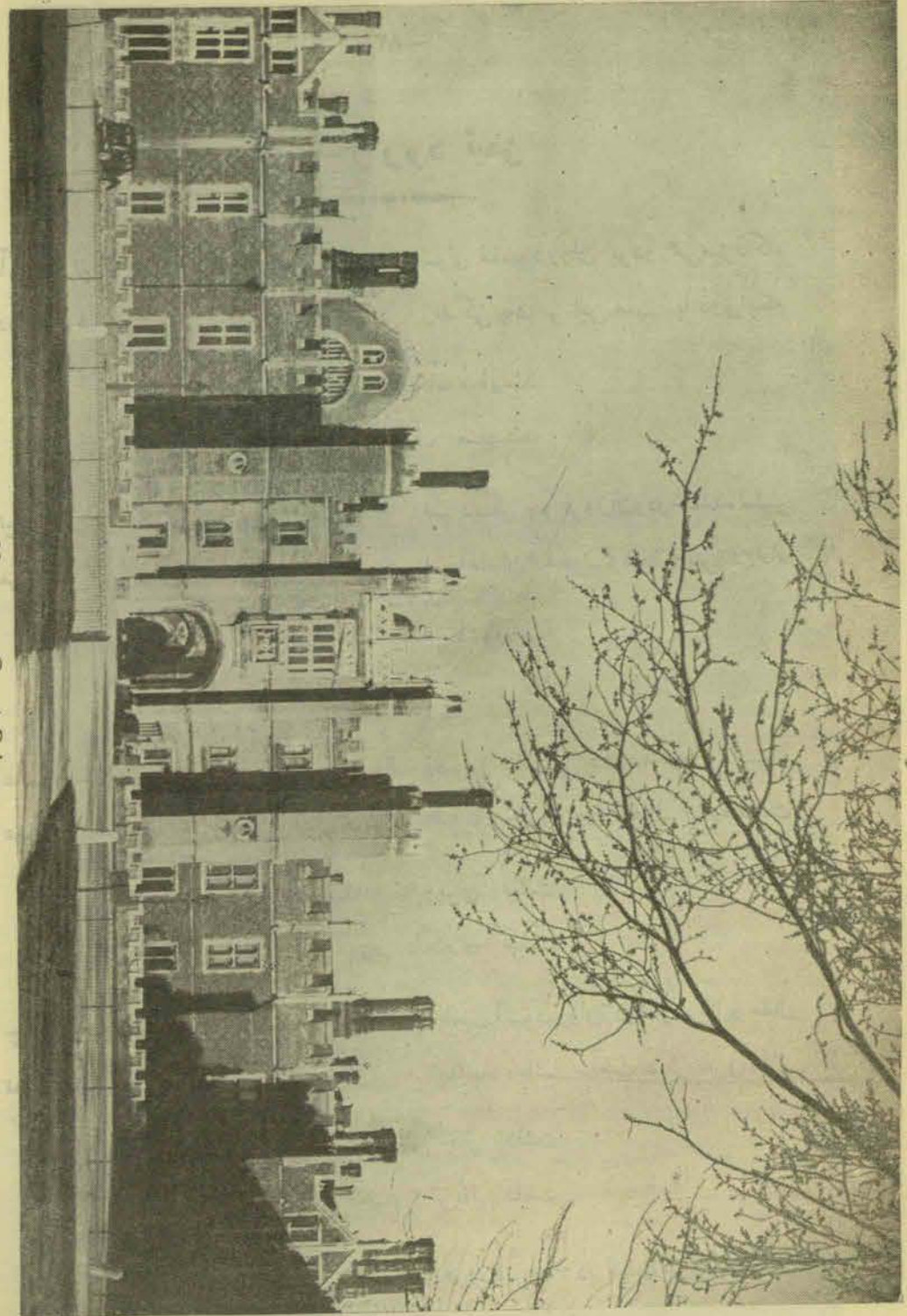
The River Thames

Hampton Court Gardens

این چکامه بهاری را در وصف همتون گاردنس یا بهشت موعود سروده

همتون گاردنس

بهار لندن بهشت و باغ مصفائی است
هنگام گشت و فصل تماشائی است
آمیخته است هر قدمش با گل
خوش بوی تر چو عنبر سارائی است
سطح زمین زمرد زیبائی است
همتون نگر چو طلعت عذرائی است
انبوه شاخ و برگ درختانش
پیچیده همچو گنبد خضرائی است
از نو شکوفه ها و چمن هایش
گوئی بچلوه لؤلؤ لالائی است
زیبا و خوش چه لاله دیبائی است
سنبل عیان چو عقد ثریائی است
یاس سفید چون گل مینائی است
مانند نو عروس دلارائی است
نرگس نگر چو دیده بینائی است
همتون مثال دلبر زیبائی است



Hampton Court Palace

برچهره ها چه لون حمرائی است
 ایمن زبیم صولت سرمائی است
 لندن که مهد دانش و دانائی است
 افراد آن چو شهره دنیائی است
 در آن چه زندگانی شیوائی است
 آسان بنزد مردم کوشائی است
 اینها ز دست های توانائی است
 مولود فکر ملت بینائی است
 این ملک بهر دانش ماوائی است
 ثروت نصیب مردم دانائی است
 لفظی شگرف در خور معنائی است
 این سالخورده کشور برنائی است
 (ناهید) چون ستاره زیبائی است
 رویش هماره جانب بالائی است
 ۲۲ اردیبهشت ۳۵ در لندن سروده شد



My Picture
 عکس من



صورت جسم من است
 پیکر امروز من
 نشان روز خوشی است
 فکر شب افروز من
 کبوتر نیک فام
 قاصد پیروز من
 تا که رساند سلام
 بمام دلسوز من
 دعای سال نوین
 بوقت نوروز من
 شاد زی و شاد باد
 کشور پیروز من
 حاصل عمر من است
 فکر نو آموز من
 ناهید این عکس شد
 مسرت روز من

عکس فوق را نگارنده ۱۰ فروردین ۳۵ در موقع مراجعت از دانشگاه در ترافالگار اسکویئر (۱) بیاد زمان تحصیل در لندن برداشته و اشعار آنرا در گرین گاردن سروده.



Greetings from Kew

کیو گار دنیس یا بهشت برین

چه خوش صفا شده دمساز با هوای نمی

فرشته گان به چمن آرمیده اند دمی

کنم نظاره به گل خانه های رنگارنگ

بیباد روز سعادت مرا بود رقی

بهار لندن و این باغ و بلبلان چمن

فسرده نیستم از آن نباشدم درمی

کیو بهشت برین است در جهان امروز

چه گاردنی است مصفا مثال جام جمی

چه جنتی است که خوبان در او خوش و خرم

نه ماجرائی و نه محنتی و نه ستمی

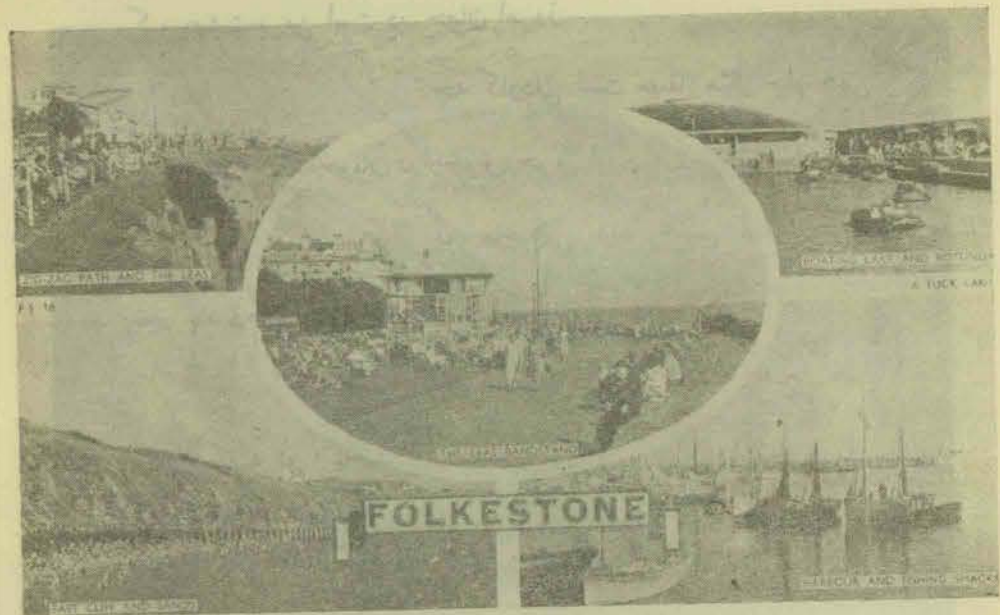
بغیر یاد وطن در زمانه یادی نیست

بخاطرم نبود از گذشته هیچ غمی

گل شکفته تو « ناهید » درفشانی کن

امید هست بفضل خدای با کرمی





منظره زیبائی از فولکستون

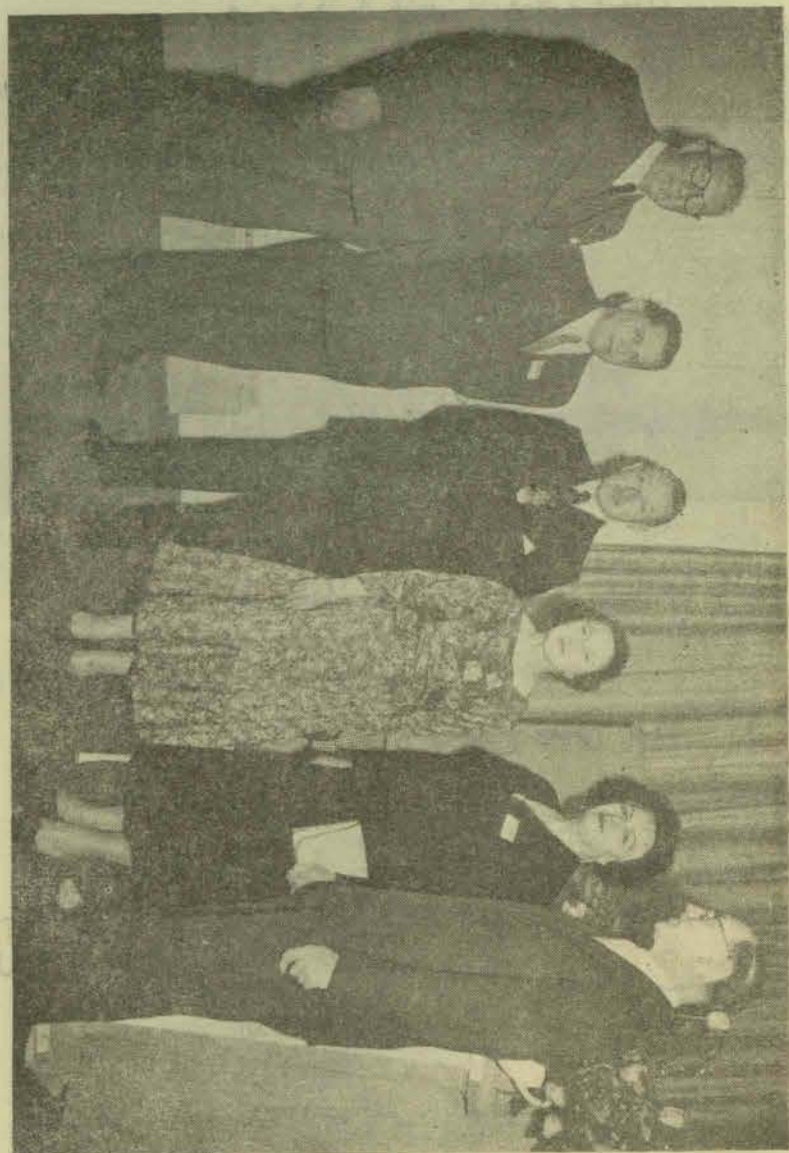
Moonlight in Folkestone

ماهتاب در فولکستون

اینجا زغم دنیا يك لحظه برآسوده
 اینجا نشود هرگز افکار من آزرده
 اینجا که بجز نیکی بد ذاتی ما نبود
 اینجا که بجز پاکی نیرنگ و جفا نبود
 اینجا که اثر نبود از زشتی و بدخواهی
 اینجا که ندارد ره بد ذاتی و بدخواهی
 با فکر و خیال خود رؤیای خوشی دیدم
 ماهی که فروزان بود بر روی تو می دیدم

میرفت گهی در ابر می آمد و که بیرون
 می برد دل از عشاق آن منظره میمون
 در شادی و خرسندی فردوس برین بودم
 با بلبل و عشق و گل با ساز و نوا سودم
 آسوده نگاه من بر سبزه چون مینا
 میخواند به نزدیکم بر شاخ گلی زیبا
 آن مرغ فرح انگیز با لحن خوش بلبل
 مست از می آزادی بنفشه بروی گل
 بر دور سرم گردان مانند چوپروانه
 با چهچه شیرینش با نغمه مستانه
 فارغ ز همه هستی در یاد وطن بودم
 با فکر و خیال او خارج زمجن بودم
 افکار بزرگان را جا داده بروی دل
 گفتار پزشکان را بالای سرم منزل
 جز دل نبود جائی از بهر رخ دلدار
 اندیشه « ناهید » است از آن صنم غدار
 ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۶ در کنار دریای فولکستون سروده شد





The Congress President

«فولکستون» در «فولکستون»
 هیئت مدیره انجمن طباطبائی بهداشت لندن

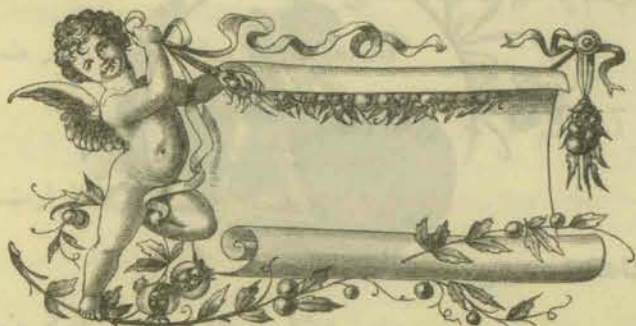
از سمت راست نفر دوم دکتر مریم میرهادی

Dignity of the Medical Professional
 In Folkestone

مقام پزشکان فولکستون

دکتران رهنمای سرّ بقا	رهبر دانشمند و مهر و وفا
دکتران مظهر عواطف پاک	گرچه باشند گاه و گه بی باک
دکتران موجد صفا و خوشی	دشمن ناخوشی و بی هوشی
دکتران عزیز با فرهنگ	از شما گشته عالمی هم رنگ
ضامن نیک بختی بشرید	موجب تندرستی بشرید
ای طبیبان پاک باز بشر	از شما دفع میشود همه شر
موجب قدرت و روان تنید	حافظ عقل و نیروی بدنید
بهر بهداشت دائم ازدل و جان	می نمائید سعی بهر روان
فخر نام جهان شما هستید	افتخار بشر شما هستید
بهر افراد پاک نیک سرشت	خوش جو «ناهد» این چکامه نوشت

۴ اردیبهشت ۱۳۳۶ در «فولکستون» سروده شد



بیاد وطن

روح من سالها است بی جان است چونکه دور از جمال جانان است
 مهر شاه و وطن چو درد دل من هر دو چون گوهرند و در جان است
 شاه باشد خدای روی زمین دشمنش خائف و هراسان است
 آرمان شهشه ما را مجد و رفعت برای ایران است
 شد شعارم خدا ، شاه ، وطن حب میهن مرا چو ایمان است
 دل من بهر خدمت وطنم شاد و لب از نشاط خندان است
 جانثار است شاه را (ناهید) سر و جانش فدای ایران است
 تیرماه ۳۵ در لندن سروده شد



مهر وطن

روشن از مهر وطن دیده بیدار منست
 روز و شب خدمت افراد وطن کار منست
 ستم و ظلم زیگانه و یساران دیدم
 صبر و نیکی بکسان شیوه رفتار منست
 بر قبیان و بخصمان نظرم نیکوئی است
 به بدان لطف و کرم پیشه و کردار منست
 سوخت دل ز آتش غم هیچ نشد حاصل او
 تا ابد این دل افسرده گرفتار منست
 سیر کردم همه جا را بجهان گردیدم
 حاصل تجربه باری بدل زار منست
 آنچه در زندگیم یار شفیق است و صدیق
 آن کتاب است کتاب آن گل بی خار منست
 دیر و زودم چه غم ارمهات هستی گذرد
 کانچه پاینده بماند زمن آثار منست
 هر چه آموختم از پیر خرد در دوران
 نکته هائی است که همچون گل و گلزار منست
 عشق شاهنشاه و میهن بدل «ناهید» است
 میهن و شاه و خدا شاهد گرفتار منست

بمناسبت تولد اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه

پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

در چهارم آبان ۱۳۳۶ جشن باشکوهی در انجمن ادبی «ناهید»
برقرار بود اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن دکتر مریم میر هادی
سروده شد

السلطان ظل الله

فرخنده باد پادشاهها ماه و سال تو
دانش کمال یافت زفر کمال تو
تو پیشوای کشور ایران زمین و ما
سیروس و نادرند کجا در قبال تو
خورشید را زیر تو فکرت دهی فروغ
یازب مباد تا بقیامت زوال تو
از مهر تست خانه دل تابناک لیاک
این خانه نیست در خور خیل خیال تو
شاهنشاه فدای تو جان گر فتد قبول
کو خامه را توان که دهد شرح حال تو
از خلق و خوی و رافت و احسان و عدل داد
امروز نیست در همه عالم همال تو
«ناهید» دمبدم ز خداوند ذوالجلال
خواهد مزید عزت و جاه و جلال تو

همچو ختم

رفتی از قهر و بصد مهر تو باز آمده ئی
بر نیازم بفزودی که بناز آمده ئی
بیگمان آه دلم را اثری در دل تو است
که بس آشفته و باسوزو گداز آمده ئی
سو ختم ز آتش هجران و نگفتم با کس
شکر که امشب ببرم از ره ناز آمده ئی
چشم جادوی تو برد از دلم آرام و شکیب
(چشم بد دور که خوش شعبده باز آمده ئی)
تا ز جور تو دیگر همدم حرمان نشوم
بر قیام نکتم قصه که باز آمده ئی
اگر چه بالای تو بهر دل غم دیده بالاست
این دیگر فتنه که بازلف دراز آمده ئی
ایکه از راه کرم مرا میپرسی
بس نهادم برهت روی نیاز آمده ئی
آشنائی ز تو امید مرا بود و کنون
رفتی از پیشم و بیگانه نواز آمده ئی
همچو «ناهید» فدای تو شود جان جهان
زانکه در بزم من ای شوخ فراز آمده ئی

بمناسبت روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ جشن باشکوهی در انجمن ادبی «ناهید» برقرار بود. پس از سرود شاهنشاهی بیانات و اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن ادبی «ناهید» دکتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید» ایراد شد

آزادی زنان

در بیست و دو سال پیش احیاءکننده زنان ایران اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر در محیط تاریک آنروز آزادی نیمی از جمعیت ایران را اعلان فرمود. این عمل از نظر تاریخ در ردیف بزرگترین حوادث شرق میانه تلقی گردید. در موقعیکه زن حق حرف زدن، حق اظهار حیات، و حق نظر و تشریک مساعی با مرد را نداشت و مانند پست‌ترین متعلقات خانه محسوب میشد و هیچ قدرتی نمی‌توانست مبارزه با این افکار ناروا بنماید اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر فرزند دلاور ایران در روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ زنجیر اسارت ما را گسیخته خورشید آزادی و امیدپر تو نورانی خود را بر چهره‌های نیلگون ما تابیده دوره رقت و بندگی هارا سپری فرمودند. این اندیشه بزرگ نبوغ رشید ایران بود که بجهاتیان نشان داد که زن ایرانی هم باید در اجتماع ملل زنده دنیا سرفراز و حق و سهمی داشته باشد.



در انجمن ادبی «ناهید»

تجلیل از روح احیاءکننده زنان و بنیان‌گذار ایران نوین اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر

دانی ای سرو روان این سر و این جان زشماست
بد هر آنجا سر و جانیست گروگان شماست
دانی از چیست مرا سینه چو آتشکده شد
آری این عشق وطن آتش سوزان شماست
دانی احسان تو بر خیل زنان شامل گشت
جان آنان همه دم شاکر احسان شماست
دانی از مهر تو روشن دل پیر است و جوان
ملک دلها همه در حیطه فرمان شماست
دانی از کار تو حیرانم و از فکر تو محو
آری آری دل ما واله و حیران شماست
دانی از بهر چه نو شد بجهان فکر زنان
زانکه یکسر دلشان بسته پیمان شماست
دانی از بهر چه نسوان شده اند اهل ادب
این لطائف نفسی از دم رحمان شماست





دانی اخلاق زنان از چه چنین گشته نکو

آری اینها ثمراتی ز گلستان شماس

دانی از چیست زنان پیشقدم میگردند

آری اینان سرشان در ره سامان شماس

دانی از چیست زنان لایق و شایسته شدند

اینهمه برتری از رفعت ایران شماس

دانی از بهر چه این بنده مقامش والا است

چونکه با جان ز ره فخر ثناخوان شماس

دانی از هجر تو گردید مرا روز سیاه

زانکه روز همه کس تیره ز هجران شماس

دانی از درد تدارم بدل امید علاج

آری این درد هم از دوری و خرمایان شماس

دانی از بهر چه «ناهید» بشاهش نظر است

زانکه هر لحظه بدو رأفت پنهان شماس



جان جهانی

ای زن که در آفاق تو مشهور جهانی

از هر چه کند عقل تصور به از آنی

از علم و کمال تو بود جان بشن ما

زانست که گوئیم تورا جان جهانی

بازار شرف پر ز متاع هنر تو است

سودی است وجودت که در او نیست زبانی

مارا که یکی کله تصور بنمودند

در حفظ چنین کله نمائی تو شبانی

آزادی و آزاد نمائی و اسارت

بیچاره زنانی که اسیرند نهانی

از کثرت ظلمی که بدوران شده بر ما

پیریم بظاهر همه در عین جوانی

خرداست اگر فکرت «ناهید» بدیده

لفظی است که آورده بی بازار معانی



دلم سوی تو بود

سالها شد که دلم شیفته روی تو بود
 سرم از وجد و شغف خاک سر کوی تو بود
 از خیال تو نمیرفت نظر جای دگر
 مست از روی تو ورنه تو وبوی تو بود
 عشق سرکش که دمی در برم آرام نداشت
 گشت آرام ولی رهن او موی تو بود
 نصف کیتی چو سفر کردم و بس گردیدم
 باز ای قبله من روی و دلم سوی تو بود
 اینهمه شهرت دنیا که نصیبم گردید
 همه در پرتو عشق رخ دلجوی تو بود
 هر زمانی که نظر سوی گلستان کردم
 منظر دیده من طاق دو ابروی تو بود
 محفلی ساخته دارم ز اساتید سخن
 طبع «ناهید» خوش از لعل سخنگوی تو بود



عشقی وطن

تشنه کام و بنظر آب زلالی است مرا
 مرغ پا بسته ام اما پرو بالی است مرا
 دیده فتح بمن مینگردد در همه حال
 گر که باخضم بدانندش جدالی است مرا
 بهر خدمت بوطن بادل و جان میکوشم
 نقص کم گوی که این طرفه کمالی است مرا
 چون بود مهر تو در دل چه غم از جور فلک
 تا بسر شور تو دارم چه خیالی است مرا
 کاش میآمدی و حال مرا می دیدی
 تا که آگاه شوی بی تو چه حالی است مرا
 هست روشن دل من شیفته مهر وطن
 میدهم جان برهش تا که مجالی است مرا
 راه مقصود مگو دور بود بر «ناهید»
 سهل و نزدیکترین راه وصالی است مرا

در انجمن ادبی «ناهید»

بعد از ظهر جمعه ۱۸ بهمن ۱۳۳۶ جشن باشکوهی بنسبت روز تاریخی ۱۵ بهمن بشکرا نه سلامت
 ذات اقدس اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه بهلوی شاهنشاه محبوب ایران
 در محل انجمن اول بازار تجریش برقرار بود پس از سخن رانی مبهسوط رئیس انجمن اشعار زیر را ایراد
 ومورد توجه اساتید وشعرا قرار گرفتند .



نگارنده در موقع سخن رانی در انجمن ادبی «ناهید»

پانزده بهمن

ای که شدتشریف شاهی راست بر بالای تو
 زینت تاج کیان شد گوهر یکتای تو
 دمبدم چون آفتاب زر فشان پیدا بود
 زیر تاج خسروی باصد شرف سیمای تو
 سایه پروردگاری آفتاب معدلت
 هر کسی را درسراین سودا که بوسد پای تو
 همچو خورشید جهان چشم چراغ عالمی
 توتیای دیده ما گشته خاک پای تو
 طالب صلح جهانی ضامن امن و امان
 هست تابان ملک هستی از فروغ رای تو
 خسروا دانش پناها درجهان علم و فضل
 یافت ایران قدر و جاه از همت والای تو
 نیمه بهمن خدا بر ما عطا و لطف کرد
 تا رهید از چنگ دونان جان جان افزای تو
 کرد در آنروزخضم مملکت قصدی عجیب
 داشتت محفوظ لیکن ایزد یکتای تو
 پایه دانشکه از مهر رضا شاه کبیر
 گشته محکم زوست روشن دیده بینای تو
 تاجدارا جان ما ملت فدا بادا ترا
 بهر خدمت جان نثارانیم پیش رای تو
 خسروا «ناهید» از سر زندگانی میکنند
 با شمع در سایه اقبال گردون سای تو

بزم ادب

دوش در محفل ما بزم ادب برپا بود
خاطر از حبّ وطن خرم و مهر افزا بود
دور از صورت و دمساز بمعنی بودیم
یار در صورت و معنی نظرش با ما بود
ناطقان را سخن از مهر و وفا برب لیک
در دل از عشق شهنشاه و وطن غوغا بود
قصه شعر و ادب روز نماید شب را
زین سخن تا دل شب نیز حکایت ها بود
چشمشان تا شود از نور حقیقت روشن
کاشکی دیده مردم همگی بینا بود
داد تمثال شهنشاه به مجلس زینت
در نظر شاه چو خورشید جهان آرا بود
دوستداران شه و میهن و یاران صفا
همه بودند مگو بزم ادب تنها بود
همچو « ناهید » در آن انجمن روح افزا
اثر مهر ز روی همگی پیدا بود

شاه - وطن

سزاست منقبت و مدح پادشائی را
که افکند نظری همچو من گدائی را
ز درگاه شه ایران که یکجهان لطف است
ز راه جور نرانند بینوائی را
تمام کشور مغرب بدیده دیده ولی
نکو تر از وطن خود ندیده جائی را
حدیث حبّ وطن گر شنیده هرگز
مجو بغیر وطن خواه آشنائی را
اگر که هر دو سرا رایگان دهند بتو
مکوب جز در لطفش در سرائی را
دعای شاه و وطن صبح و شام باید گفت
مخواه بهتر از این جان من دعائی را
نو شاه کشور جانی و لشکرت دلها
نیافت خاطر از این خوبتر ثنائی را
گذار پای بچشم ز راه لطف و کرم
که توتیا کنم ای شاه خاک پائی را
دوای دل نبود غیر یاد او « ناهید »
جز این دوا نگزینم دگر دوائی را

عمر گذشت

گر عمر رفت شکر که با آب و تاب رفت
بیدار بود بخت گرم دل بخواب رفت
غیر از جفا نصیب من بینوا نبود
غم فی بهار عمر اگر با شتاب رفت
تقدیر و سرنوشت چنین بود از ازل
کان یار بی وفا ز برم با شتاب رفت
گفتم حکایت غم دل گویمش ولی
ناکرده آن نگار سؤال و جواب رفت
دیگر فریب وعده جانان نمی خورم
کز پیش چشم آن رخ چون آفتاب رفت
روز مرا چو شام سیه کرد ناگهان
نامهربان مهم که چو تیر شهاب رفت
رخسار شاه در نظرم جلوه گر بود
صد شکر مهر روی نمود و صاحب رفت
«ناهید» ای ستاره رخشنده غم مخور
هست آفتاب حسن اگر ماه تاب رفت



خدا = شاه = هیمن

بمناسبت روز تاریخی ۹ اسفند ۳۴ و ابراز احساسات ملت شاهد دوست ایران نسبت
باعتبار حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران و دهمین سال تأسیس
انجمن ادبی «ناهید» در جمعه ۹ اسفند ۳۶ جشن باشکوهی در انجمن برقرار بود پس از نواختن
سرود شاهنشاهی (کشورجم) بتوسط رئیس انجمن سروده شد.



نگارنده در موقع سخن رانی

کشور جَم

قرنها کشور جَم فخر بدنیا میکرد
دیده پُر نور، جهان از هنر ما میکرد
جام جَم آئینه صنع جهان بینش بود
اندر آئینه رخ خویش تماشا میکرد

آری آن جام جهان بین که ز جَم بود نشان
همسری با فلک و گنبد مینا میکرد
ز آئینه شعبده ها عقل بشر حیران بود
که دمامد کف ما با ید بیضا میکرد
ملک ایران گهری بود که در عالم کون
پرسش از کمشدگان لب دریا میکرد
کاخ کشور ز مقام شه ما گشت بلند
فکر شه بود که اسرار هویدا میکرد
راستی مشکل ایران بر شاهنشاه ما
سهل میبود که او حل معما میکرد

شاه ایران که بهر حال خدا یارش باد
با خداوندی خود باز خدا یامیکرد
فیض روح القدسی شامل شاهنشاه ماست
که ز گفتار کند آنچه مسیحامیکرد
جان «ناهید» فدای شه و ایران بادا
که بدان نام زهر کار گره وا میکرد

انتظار

عمر عزیز گشت چنین طی ز انتظار
دردی بروزگار بتر کی ز انتظار
جانم با انتظار دریغا بلب رسید
آگاه نیست از چه دل وی ز انتظار
مطرب بچنگ و تار بزن دست زانکه من
دارم نوای زار چنان بی ز انتظار
گویند انتظار زمرگ است سخت تر
آری بهار من شده چون دی ز انتظار
گر در قیامت آتش سوزان بود بکار
در جام آتش است مرا می ز انتظار

چون بلبللی که از گل خود مانده است دور
نالم همواره در قفس ری ز انتظار
«ناهید» صبر کن که ظفرها بود بصبر
دیگر نه از فراق بگو بی ز انتظار





نگارنده در ۱۳۲۶ موقع دفاع از حقوق بانوان در انجمن روزنامه نگاران

هر فرد از افراد بشر که در محیط اجتماعی یعنی در جامعه بشری بوجود می آید دارای حقوق فردی است .
حقوق فردی حقی است مسلم که تمام افراد اعم از مرد و زن باید از آن برخوردار شوند . چه کسی غیر از خود ما دفاع از حقوق ما خواهد نمود ؟

حق گرفتنی است

يك دم ز حقوق مدنی دم بزن ای زن
مندیش و دم از حق مسلم بزن ای زن
تو مام وطن بانوی این کاخ و اساسی
پس گام در این راه تو محکم بزن ای زن
اندر ره اثبات حقیقت تو چو « ناهید »
تا زنده شود نام وطن دم بزن ای زن

نبرد زنان

امروز روز كلك و بنان است
بحث از نبرد سخت زنان است
كمتر ز دیگران تو چرائی
فرقت بگو چه با دیگران است
بهر حقوق جملۀ نسوان
حق گوی از آنكه جای بیان است
ای بانوان فاضل ایران
موضوع حرف حق بمیان است
« ناهید » کوششی کن و جهدی
تا آنكه فرصتی بجهان است

جهان دنی

حیات کوتاه ما منزل سعادت نیست
 در این جهان کهن جای استقامت نیست
 مرو بفکر جوانی و عشق نافر جام
 چو این دوروزه دیگر جای استراحت نیست
 فقط عدالت با خلق کن دثار خودت
 که زندگانی انسان به از عدالت نیست
 برو سعادت خود را ز کعبه دل خواه
 که نزد مردم دوران ره سعادت نیست
 بهر روش که پسندی خدای را بشناس
 که غیر او بجهان راه استعانت نیست
 فقط ز فیض خدا شخص را توانائی است
 بغیر لطف خودش صحت و سلامت نیست
 بروزگار تو « ناهید » حق پرستی کن
 در این جهان دنی عمر با فراغت نیست



پروانه

خویشم بمحنت و زرقو بیگانه ام هنوز
 تاریک بیرخ تو بود خانه ام هنوز
 هر چند لاله سان بدلم داغ هجر تست
 سرمست زان دور گس مستانه ام هنوز
 سر خوش ز جام عشق و جنونم زبزم دل
 ای عقل، سربتاب که دیوانه ام هنوز
 ای یار سنگدل که شکستی دل مرا
 نقش است چهره تو به بتخانه ام هنوز
 گلهای آتشین که زدستت بمن رسید
 با یاد روی تست بگلخانه ام هنوز
 عکست نشانه ایست ز دوران زندگی
 در کلبه محقر ویرانه ام هنوز
 ایکاش کاستی ز جفا های خود از آنک
 پُر باشد از وفای تو کاشانه ام هنوز
 ای هوشیار پند ندارد اثر که مست
 از عشق او بگوشه میخانه ام هنوز
 « ناهید » رامران ز درخویش چون زمهر
 بر کرد شمع روی تو پروانه ام هنوز



قمار عشق

در قمار عشق او دل گرچه آسان باختم
نقد جان را نیز در سودای جانان باختم
در دو روز عمر جز حرمان نصیب دل نشد
گرچه عمری را بی پای او شتابان باختم
همچو شبنم بی گل رخسار او رفتم ز دست
جان و سر در پای آن سرو خرامان باختم
دوره بدبختیم آغاز شد آن دم که من
دین و دل را در ره یاران نادان باختم
پا نهادم چون براه عشق گشتم سرفراز
دام اندر راه او سر را و سامان باختم
اندرین دریای طوفان که نامش زندگیت
کشتی امید را در خشم طوفان باختم
عاقبت در صحنه بازیهای پرغوغای شوق
شش در امید با رنج فراوان باختم
در ره میهن زیبایی گر رسد سود است سود
خوشدلیم گرجان ز بهر ماه تابان باختم
همچنان « ناهید » خوش فرجام در عهد شباب
هستی خود را بمهر روی یاران باختم

برای انسان مصمم شکست باعث تزلزل افکار نمیشود

قلب شکفته

عشقی بروزگاران در دل نهفته دارم
راز نهان خود را تا کی نگفته دارم
از عشق میهن و شاه شاداب و نوجوانم
بیدار طالع من کی بخت خفته دارم
در راه فضل و دانش پیوسته رهسپارم
در بوستان شادی قلبی شکفته دارم
ره برده ام بکنجی از پایداری عشق
زانرو بکنج خاطر بس در سفته دارم
افکار روشن من هر سو چو جو روان است
بس نکته نگفته هم ناشنفته دارم
آید صبا ز کوئی کوی بهشت خوئی
هر دم سرای جانرا زین پیک رفته دارم
« ناهید » آشکار است در راه عشق میهن
رازم دگر بخاطر تا کی نهفته دارم



بمناسبت تعمیم تعلیم و تربیت عمومی در سراسر کشور

بامر شاهنشاه محبوب دانش پرور سروده شد

فرهنگ نوین

از لطف خداوندی ایران چه وزین آمد
اصل هم وحشمت بنگر چه رزین آمد
سلطان عظیم الشان آن خسرو فرزانه
صد ملک سلیمانیش در زیر نگین آمد
سر تاسر ملک جم تأسیس مدارس شد
این فکر فروزنده از شاه مهین آمد
فرهنگ نوین گردید آفاق منور گشت
رسم وره فرهنگی حالی که چنین آمد
بامر شه خوبان بگرفت عمل پیشی
پیروزی این ملت تا روز پسین آمد
این کشور پهناور با آنهمه آشوبش
با کوشش و جدیت چون خلد برین آمد
اینها همه از شاه است جای چه و چون نبود
در طبع اگر «ناهید» صورتگر چین آمد

بنیاد

پی وضع بنیاد مهر و وداد
کشی گر عمارت عیان و نهان
اساس بناها ز روز نخست
بنا چون کتی از نشیب و فراز
زمن بشنوا این طرح نیکونهاد
مکن وصل بر منزل دیگران
ز بنیاد محکم بنا کن نه سست
منبت منقش ملّع بساز
اگر طرح او را بخواهی نکو
بنا کن وسیع و رفیع و دورو
بنا را گزین جای سخت و بلند
نه در جای پستی که بیند گزند
بنای عمارت ترا ای نبیل
مربع اگر شد به از مستطیل
بنای محبت همیشه بیاست
بلی این عمارت نکوتر بناست
بنائی که «ناهید» کرده بنا
امید است باشد همیشه به پا



دارو

داروی جوانی چیست ای دکنر مینوخوا
از راه کرم در ده کرم داری از آن دارو
می خور که بفروردین زیباییت افزاید
در شادی جان میکوش ایدلبر زیبا رو
يك نای نیم خوشتر از دولت قارونی
مینای میم بهتر از نعمت صد مینو
هر سو دل مردم را در دام کشد زلفت
این سلسله را هشتند نام از چه بقا گیسو
چشم تو رمدا از ما با یکنظر ای مه وش
زینروی بدو گفتند ارباب ادب آهو
گفتی که بری قسمت از خوان وصال من
گر هست وفا جانا در وعدهات آخر کو
« ناهید » هنر پرور در راه ادب هر دم
از فکر نماید سحر و زطبع کند جادو



دل شکسته

شکسته خاطر و مهر تو در دل است هنوز
دل شکسته بسوی تو مایل است هنوز
اگر چه دور ز دیداری ای پری رخسار
خیال روی تو اندر مقابل است هنوز
گمان برد که از او گشته یار بیگانه
زخویش عاشق غمدیده غافل است هنوز
اگر چه دور جوانی چو باد میگذرد
چه غم جوانی اقبال حاصل است هنوز
میان بحر بمانده است کشتی امید
بین بطلان بد دور ساحل است هنوز
رقیب گر کند از بد دلی بد اندیشی
چه غم، که فیض تو ای دوست شامل است هنوز
تمام عمر بحسرت بسر برد « ناهید »
بکام دل شدن ای دوست مشکل است هنوز



ماه مقنع یا قمر مصنوعی

کره فروزان قمر که از قرون تاریک و اعصار قدیم دیدگان دقیق عالمیان را بخود متوجه ساخته در هزار و دوست سال قبل دانشمندی ایرانی بنام هشام فرزند حکیم بلخی که از یاران صمیمی ابومسلم خراسانی بود با فقدان وسایل و ادوات و آلات لازمه قمر مصنوعی را مانند گوی سیمینی ساخته و با آسمان پرتاب مینمود، تا چهار ماه فضا را از نور خود روشن و منور میکرد.

این قمر را ماه مقنع، یا ماه نخشب، یا ماه سنام میگفتند.

هنگامیکه ابومسلم با نیرنگ و حيله دشمنان از میان رفت هشام پس از مرگ یار عزیز دیرین خود پیروان و دوستانش را در محلی جمع کرده میخواست انتقام خون ابومسلم را از دشمنان بگیرد. برای اینکه شناخته نشود نقابی بر چهره انداخت و از آن پس به مقنع معروف گشت.

متأسفانه عاقبت این مخترع بزرگ ایرانی مسموم شده در گذشت ولی نام نامی اش باقی و برقرار ماند.



ماه سنام

آن ماه که منزله او عالم بالا است
نورش چه فروزان بدل مردم والا است

هشام که فرزند بزمند حکیم است
با مخترع ماه در این دوره سهیم است
مقنع برخ افکند که دشمن شناسد
آن عالم دانای که زدوان نهراسد

ماهش به مثل رشک مه چرخ برین بود
با ماه بدان روشنی و نور قرین بود

این مخترع ماه و قمر بود زایران
آن گوهر با ارج و هنر بود زایران
این فکر و هنر نیز ز ایران قدیم است

این ماه جهاتتاب زدوران قدیم است
خود واله و شیدای وطن بود مقنع

هم مفخر ایران کهن بود مقنع
چون ساخت قمر گفت که این ماه سنام است

سازنده این ماه بدنیش پیام است
ایران بسزا بالاد و گوید قمر از ماست
«از دست که نالیم که از ماست که بر ماست»

افسوس که سوزاند عدو مرد هنر را
اندر صدف دهر نهان ساخت گهر را

«ناهید» توهم ماه شب افروز جهانی
چون ماه شب افروز درخشنده بهمانی

مهر نوشت

شکنجه زندگی مرا فکورتر و نیرومندتر ساخته اکنون افراد اجتماع را
بهرتر میشناسم. تنهایی باعث وسبب سکونت خاطر من گردیده است و بطور کلی در برابر
بدبختیهای گوناگون و مظلالم مردم طبعم عادت کرده و کمتر متأثر میشوم.
این حقایق است که در مکتب سرنوشت روزگار در قلیل مدت حیات خود
آموخته ام.

روزگار من

آگاه نیست یار من از حال زار من
کی با خبر شود ز غم من نگار من
تا کی بگوشه‌ای بنشینم بدرد و غم
آخر ترحمی بدل بی قرار من
افسرده گشته جان فگارم ز دوریت
ای لاله رخ ببین چو دل داغدار من
دیدم براه کشور اگر چند رنجها
نومید نیست این دل امیدوار من
مدیون خدمتم که بمیهن ادا کنم
عشق وطن ربوده ز کف اختیار من
آخر کجا روم بکه گویم غم درون
کز دست خاق گشته سیه روزگار من
چشمم سپید گشت چو «ناهید» مهر شا
وزحد گذشت در ره یار انتظار من

مهر میهن

ای خالق یکتای من دارد نوایت نای من
شور تو شد صهبای من تو جان و هم جانانه ام
با این شهنشاہ مکین آباد از او ایران زمین
کشور شود رشک برین از لطف آن شاهانه ام
ای شاه باقی نام تو دل ها سراسر رام تو
همواره شیرین کام تو روشن ز تو کاشانه ام
از جان ناقابل خجل از هدیه خود منفعل
مهر تو ام باشد بدل تا عاقل و فرزانه ام
تا شمع جان افروختم پروانه سان پرسوختم
عشق وطن آموختم او شمع و من پروانه ام
با تو دل مجنون من جوشد بعشقت خون من
من قطره تو جیحون من پُر می ز تو پیمانام
من مست و مدهوش از توام گویا و خاموش از توام
با هوش و با گوش از توام با تو ز خود بیگانه ام
«ناهید» اندر کوی او شد دل اسیر موی او
من بی نصیب از روی او چون گنج در ویرانه ام



فگاهی

مه طلعتم بگردنش از گل فکل زده است
چون گلینی بود که گلی روی گل زده است
ایکاش بودمی من مسکین بجای گل
کانشوخ دلربای گلی را به گل زده است
به به از این مذل که باشد بگردنش
بر گردن جهان ز حسد بند و غل زده است
یاران حذر کنید که آن ماه سنگدل
امروز خوبتر شده از گل فکل زده است
چون ارغوان شده گل زیبا به رنگ و رو
کان ماه نازنین دونه جامی زمل زده است
قاآن کجاست تا که به بیند رخ نکوش
صد طعن بر شهامت خان مغول زده است
نازم بآن شجاع که هنگام رزم و کین
چون شیر شرزه تکیه خود را به زده است
ویران نموده کاخ امید مرا ز جور
بر شیشه دلم همه جا باندل زده است

من کنترل نمیشوم اندر دیار عشق
هر چند آن نگار دم از کنترل زده است
باشد حسود و خام هنوز اندرین بساط
دیگش را گرچه ز آتش غم قل و قل زده است
هجر تو رودخانه پر طول و بس عمیق
وصلت ز راه لطف بر این رود پل زده است
«ناهید» راز خویش پیوشان ازین سپس
زیرا رقیب در همه جا با دهل زده است



الکل

الکل پس از آنکه داخل در بدن شد هیچ عضوی از اعضاء از تأثیر آن مصون نمی ماند. اعضائی که بیشتر از همه در تحت تأثیر قرار میگیرد سلسله اعصاب و معده است.

الکل قوای دماغی را نیز بتدریج ضعیف نموده قابلیت تحریک نقصان یافته حافظه کم میشود.

نتایج الکلیسم بر دو قسم است: فردی و اجتماعی.

نتایج فردی - در نتیجه اختلال اعمال هاضمه و سلسله اعصاب تمام اعضاء بدن در تحت تأثیر این سم مهلك قرار گرفته مقاومت بدن کم میگردد چنانکه در امراض عفونی اشخاص الکلی بیشتر تلف میشوند.

همینطور شخص الکلی زیاده از سایرین مستعد به ابتلای مرض سل میباشد احصائیه معلوم نموده که در ۲۵ نفر مسلول ۱۸ نفر الکلی بوده اند در ممالکی که استعمال الکل شایع است بیماری خطرناک سل زیاده تر است.

و اما در انگلستان و سوئد که استعمال الکل بسیار کم است مرض سل هم نادر دیده میشود.

نتایج اجتماعی - اشخاص مبتلای به الکل برای جامعه عضو مفیدی نمی باشند همچنین فرزندان آنان.

بیشتر از جنایات مولود الکل است بنابراین الکل يك بلیه بزرگ اجتماعی است که فامیل های زیادی را از بین برده برای جامعه بشری مهلك و خطرناک است. باید مذهب مطهر اسلام را تقدیس نمود که این سم مذموم و منفور را حرام نموده.

مضار الکل

تمام فتنه دهر از زیان الکل گشت
عموم جنگ و جدل ها نشان الکل گشت
فساد و فتنه و آشوب و رنج در عالم

مسبب همگی ترجمان الکل گشت
شراب ناب که بر جان خلق زد آتش
شراره ای ز عیان و نهان الکل گشت

گلو و حنجره و صوت را خراب کند
که اینهمه بجهان از زیان الکل گشت
بمغر لطمه زند قلب را فسرده کند

بروز سخته قلبی از آن الکل گشت
جنون خمر جنونی است بس خطر انگیز
بازت میرسد این امتحان الکل گشت

تو خود ز راه یقین آگهی ازین مطلب
کدام دل بجهان در امان الکل گشت
فدای مذهب اسلام و جد اطهارم

که خصم الکل و هم پیر و ان الکل گشت
چو مرغ بی پروا بال است پیش اهل نظر
کسیکه صحن دلش آشیان الکل گشت

شنو تو پند ز «ناهیله» گرچه این اندرز
چو تیر جایگزین در روان الکل گشت

خواهی چو عسل بکام شیرین کردی

در شیر بخواب تا به از این کردی

هر روز به وان میان جوئی از شیر

بنشین که بدهر عاقبت بین کردی

با روی لطیف و نرم و زیبا و سفید

از رخ نمکین بجسم سیمین کردی

در گلشن حسن باچنین زلف و رخی

خوشبوی تراز سنبل و سرین کردی

در عهد شباب کان بهار عمر است

يك لحظه مباد زار و غمگین کردی

بر کس منما روی خود ای یار ترش

تا آنکه به نزد خلق شیرین کردی

در بزم نشاط شاد و خندان باشی

« ناهید » صفت همیشه خوشبین کردی



گرچه دوری زبرم دربر تو جای من است

عشقت اندر همه عالم سر و سودای من است

رخت بر بست زدل شادی و مهر تو بجاست

شاهد مهر تو خود این دل شیدای من است

دارم امید که روزی ز درم باز آئی

فکر امروز یقین حاصل فردای من است

چشم من سوی تو و دیده جمعی نگران

من بیاد تو و خلقی بتماشای من است

دید در آینه و گفت که این سرو روان

که بپا کرده قیامت قد و بالای من است

گفتم اسمی بزبانها بود از باغ ارم

گفت باغ ارم آنجاست که مأوای من است

گفت جان در ره ما میدهی از روی نشاط

گفتم آری بدل این فخر تمنای من است

گفتم ای فتنه، جهان میشود آیا اصلاح

گفت این امر بلی بسته بایمای من است

آنکه در عشق تو ثابت قدم و پابر خاست

مهر « ناهید » تو و همت والای من است

نامه

این نامه یار مهربان است
 در پیکر من بلطف جان است
 از مطلب و خط دلپذیرش
 بر مهر و عنایتش نشان است
 دانسته ام این پیام شیرین
 ز آن نوش لب شکر دهان است
 از رنج و غم از دلم برآسود
 از قدرت کلك و آن بنان است
 از بسم رقیب بسته ام دل
 سوزد دل من از آن نهان است
 گر عهد شکست یار و گر نه
 عشق من و شوق من همان است
 ای مرغ ز دام رفته آخر
 باز آی که وقت آشیان است
 افکار پریش بر دل ریش
 کاهنده جان ناتوان است
 این اشک روان و آه «ناهید»
 بر راز نهان او نشان است

صنما

صنما ز هجر رویت دل من غبار دارد
 تو بیا پیرس از این دل که بمن چکار دارد
 بقمار عشق دیدی بگذشتم از دو عالم
 بنگر چه سودها ای صنم این قمار دارد
 بسویم نظاره کن ز پی تسلی دل
 که هوای تار زلفت تن من نزار دارد
 زخزان هجر رستم که بهار وصل آمد
 چه هوای جانفزائی که چنین بهار دارد
 مکن ای گل از ره جور بباغ دهر خواریم
 تو گلی و خار من، گل بکنار خار دارد
 بسم این شرف که بر خاک رهت نهاده ام سر
 که گدا بخاک در گاه شه افتخار دارد
 بدل فگار «ناهید» نگاه رحمتی کن
 که هنوز دیده اندر ره انتظار دارد



بمناسبت بازگشت موکب مبارك اعليحضرت همايون

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

از سفر مظفرانه شرق و غرب عالم عصر جمعه ۲۷ تیرماه ۳۷ جشن باشکوهی
در انجمن ادبی «ناهید» برقرار بود اشعار زیر بتوسط رئیس انجمن اسروده شد



نگارنده در موقع ایراد سخن و شعر

انجمن ادبی «ناهید» بازگشت موکب مسعود ملوکانه را از سفر بزرگ شاهانه

که در همه جا باعث افتخار و سرافرازی کشور عزیز بوده اند به پیشگاه

مبارک اعليحضرت همايون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران

تبریک و تهنیت عرض مینماید

جان برافشانید

شاه روشن ساخت میهن را برای خویشان

شد بدلها مهر او از هر طرف پرتو فکن

خاک پاک شاه را سازید تاج افتخار

(افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن)

نوبهاری عالم آرایست رأی فرخش

مقدمش یارب مبارك باد بر سر و سمن

یافت زو کار جهان بنگر چه حسن خاتمت

چون بهر سو رو نمود از مهر باوجه حسن

خویشان بنهاد پا در راه اصلاح امور

خود جهان پیمود در تدبیر ملک خویشان

ساخت ایران را بچشم جمله گیتی سربلند

دو ستارندش، از اینر و جمله در سر و علین

جان پیاپی گر بر افشانند یاران بس بجاست

این سخن گویم ز دل «ناهید» اینک جان من

تقریظ‌های جراید وزین تهران و شهرستانها

تقریظ‌هایی که به نظم و نثر از طرف نویسندگان سترک ایران که نماینده افکار ملت و مشوق خدمتگذاران کشورند نسبت به پنجمین آثار نگارنده (خاطرات لندن یا مشاهدات «ناهید») مندرج شده است بهترین و بزرگترین افتخارم میباشد برای زیب و زینت دیوان «ناهید» عیناً نقل مینماید و قطعه زیر را تقدیم آستان علم و دانش بی کراتشان مینماید :

قطعه

این همه تشویق و لطف و مکرمت
نیست جز از راه ذره پروری
فیض دانش بین که کمتر ذره را
می دهد جاه و مقام و برتری



بقلم دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمود نجم آبادی

استاد دانشگاه تهران

همکار ارجمند دانشمندم

کتاب «خاطرات لندن» را خواندم بسیار خوب و پسندیده تنظیم گردیده بود و بی اندازه جالب توجه میباشد. ای کاش هر فرد ایرانی که به آن صفحات عزیزمت میکرد بمانند آنهمکار چنین ارمغانی میآورد.

بنده بسهم خود بنام یک همکار تبریک خدمتتان عرض مینمایم و ضمناً خواهشمندم از کتب «سیفیلیس دهان»، «التهاب لثه»، «زندگانی زن» جهت مخلص ارسال فرمائید.

با تقدیم احترامات
دکتر نجم آبادی



بقلم یکی از فضلاء و شعراء نجف
خواننده روزنامه «ندای زنان»

فیا میرهادی یا بنت الطهر فاطمه

بتألیفك الممتاز یا خیرة النسا

سبقت النسا طراً و کنت مثالها

فیا بنت (طه) کنت للفضل اهله

و کنت بطب «الحق» فخر رجالها

فیا میرهادی یا بنت الطهر فاطمه

علت نفسك فی مستقیم فعالها



نقل از روزنامه شریفه اطلاعات

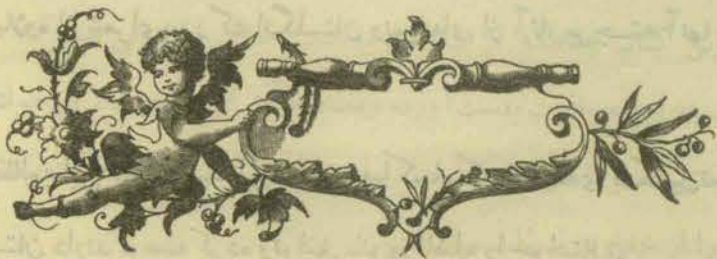
خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

بانوی فاضله دکتر مریم میرهادی در سال ۱۳۳۴ برای تکمیل تحصیلات و انجام مطالعات به لندن رفته و پس از بازگشت کتابی بعنوان فوق راجع بمؤسسات علمی آن شهر بزرگ تألیف نموده که مورد استفاده علاقه‌مندان خواهد بود.

مزید توفیق نویسنده محترمه را در انتشار تألیفات سودمند خواهیم.



خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

بانود کتر مریم میرهادی مدیر و نویسنده روزنامه «ندای زنان» و عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن که از زنان فاضل و وطنپرست ایرانند پس از مراجعت از لندن کتابی تحت عنوان فوق نزدیک به ۲۵۰ صفحه چاپ و منتشر ساخته اند.

بانو د کتر میرهادی برخلاف پاره‌ای از مردان و زنان ما که عمری را در خارج گذارنده و پس از بازگشت بمیهن احساس نخوت و استکبار خاص مینمایند حاصل مشاهدات و توقف کوتاه خود را در یکی از مراکز تمدن جهانی بصورت کتاب جالب و دلپسندی در آورده اند که مطالعه آن برای هر ایرانی لازم است.

در این کتاب که سراسر آنرا شعله احساسات ملی و وطن دوستی زینت داده است نویسنده درباره شئون مختلف اجتماعی انگلستان، آثار تاریخی، مؤسسات اجتماعی، و انجمن‌های مختلف بحث کرده است.

بعلاوه از شعرای بزرگ انگلستان و نمونه‌ای از آثار برجسته آنها هم سخن رفته است.

مطالعه این کتاب مفید را بهمه خصوصاً کسانی که علاقمندی بتکمیل تحصیلات در انگلستان دارند توصیه کرده و توفیق بانوی فاضله را خواستاریم.

خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

خانم د کتر مریم میرهادی متخلص به «ناهید» نویسنده دانشمند و شاعره خوش قریحه‌ای است که از راه طبابت و کتاب خدمت ذیقیمتی بکشور انجام داده است. وی علاوه بر آنکه دندان پزشک حاذقی است و از اینراه بر دردهای گروهبی از هموعانش مرحم نهاده نویسنده ماهری نیز بشمار میرود و تا کنون گذشته از انتشار روزنامه ندای زنان کتابهایی هم بنام «التهاب لثه»، «سیفیلیس دهان» و «زندگانی زن» تألیف و منتشر کرده است که هر کدام بنوبه خود کمک مؤثری بیالا بردن سطح فرهنگ عمومی نموده است.

اخیراً نیز که بعضویت انجمن سلطنتی بهداشت لندن در آمده و برای تحصیل رشته تخصصی و مشاهدات علمی و فنی سفری بانگلستان نموده کتاب دیگری تألیف و برشته تحریر در آورده است که «خاطرات لندن» نام دارد.

این کتاب چنانکه از نام آن پیداست حاوی خاطراتی است که نویسنده دانشمند در این مسافرت بدست آورده و مطالعه آن از هر جهت برای خواننده مفید و لذت بخش است ما خوانندگان خود را بمطالعه آن توصیه و موفقیت بیشتر مؤلف محترم را از خداوند مسئلت مینمائیم.

نقل از روزنامه شریفه رستاخیز عدل :

مجموعه نفیسی خاطرات لندن

یا

مشاهدات « ناهید »

مجموعه نفیسی بنام خاطرات لندن یا مشاهدات « ناهید » شاعره معروف ایران و مدیر و نویسنده روزنامه (ندای زنان) سرکار علیّه دکتر مریم میرهادی (عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن) انتشار یافته .

پس از مطالعه آن معلوم گردید که تألیفات سودمند دیگری در قسمت بهداشتی از نویسندگان محترم که موجب هدایت و تنویر افکار جامعه میباشد منتشر گردیده . لذا بوظیفه خود خواندن این قبیل نشریه ها را بدوستان و فرهنگ و بهداشت که سبب مزید اطلاع و بینش خوانندگان خواهد گردید توصیه نموده موفقیت این بانوی فاضله را در این خدمت عالی از قادر متعال خواستاریم .



خلاصه ای از روزنامه شریفه پرچم خاورمیانه :

انجمن ادبی « ناهید »

خاطرات ناهید نموداری از فعالیت های اجتماعی زنی که

بدون تظاهر و ریا روز و شب مشغول انجام خدمت اجتماعی است

(خانم پرفسور دکتر مریم میرهادی) برای آنها که اجتماع را در خدمت عنوان تصور میکنند همین کافی است بیشتر از این هم میشود گفت (عضو کنگره های بهداشت جهانی) عضو هیئت بهداشت انگلیس تحصیلات خود را در پاریس و لندن انجام داده است این معرفی معمولی ما است درست سبک تذکره دولتشاه سمرقندی است و بدرد آنها که میخواهند خدمت گذاران اجتماع را درست بشناسند نمی خورد .

دکتر مریم میرهادی از روزیکه خودش را شناخته احساس کرده است مثل دیگر زنان نیست زنان ما امروز باعث تأسف است ولی باید گفت این باصطلاح طرز فکر اروپائی نتوانسته است یک قدم آنها را پیش ببرد بلکه بقهقرا نیز برده است چرا عیب خود را از خود بیپوشانیم آیا زنانیکه امروز ادعای تجدد دارند بدانستن زبان خارجی فخر میکنند فرانسس کافکارا را میشناسند و آثار همینکوی را خوانده و بیش از همه اینها (کفن سیاهی) را که آنهمه عشقی از سیاهی او نالیده بود بر تن خود دریده اند قابل مقایسه با زنان (نقاب پوش) صدر مشروطیت هستند؟! انصاف ما کجاست؟ چه کسی میتواند ادعا کند که هستند و در چنین محیطی که ما خود بهتر از همه کس واقف بر فساد و تباهی او هستیم نباید تعجب کنیم که زنی مانند دکتر مریم میرهادی از ده سال پیش دست بنامه نگاری زده است با زحمت بازوی خود کتاب چاپ کرده است و برای بیداری زنان و احیاناً هم مردان در اختیار جامعه گذاشته است

گفتم برای بیداری زنان نه آنکه مثل تازه بدوران رسیده هائیکه خیال میکنند سبب همه بدبختی آنها مردانی هستند که از آنها وامانده ترو تیره روز تر هستند در فکر باصطلاح گرفتن حق زن (معلوم نیست از کی؟) هی فضایل خودشان را سر قلم میبرند.

(روزنامه ندای زنان که دکتر مریم میرهادی) نویسنده و اداره کننده او بود بخوبی نشان میدهد که این زن فداکار در راه انجام این وظیفه مقدس چه تلاش سنگینی کرده است.

افسوس صفحات روزنامه ما اجازه نمی دهد که این مطلب را بیشتر از این کش بدهیم.

دکتر مریم میرهادی دکتر دندانپزشک است در کنگره های بهداشت جهانی همانطور که گفتم عضویت دارد شاعر و نویسنده است منقاد اجتماع است و تنها بانتقاد اکتفا نمیکند بلکه عملاً آنچه از دستش بر آید در راه اعتلای میهنش انجام میدهد و اکنون با تشکیل انجمن ادبی «ناهید» دین خود را یعنی دینی که هزاران بار پرداخته باز به جامعه میپردازد و بجاست که جامعه مردم ما از این زن (زادمرز) تجلیل کنند. دلم میخواهد شعر شهریار را که دوست دارم، چاشنی این مقاله کنم و قلم را زمین بگذارم.

آبستن عیسای تکامل توئی آخر

پس چاک به پیراهن مریم بزن ای زن



نقل از روزنامه شریفه شیپور
ارگان رسمی سازمان فدائیان شاه و میهن

خاطرات لندن

سرکار علیه بانوی دانشمند دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن

کتاب «خاطرات لندن» جنابعالی را که بنام این جانب مرحمت فرموده بودید مشاهده کردم خواندم و بسیار لذت بردم سلیقه مخصوص شما را در تألیف و تدوین آن آثار تاریخی و عکسهای جالب از کشور مرفعی انگلستان مهد آزادی و بشریت تبریک میگویم.

از خداوند بزرگ و مهربان توفیق شما را در بیداری ملت ایران و پرچم داری عالم نسوان مکتب اولیه تعلیم و تربیت ایرانی مرفعی خواهانم.

با خالصانه ترین احترامات

دبیر کل سازمان فدائیان شاه و میهن

احمد شارق



نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان

خاطرات لندن

کسانی که با مطبوعات سروکار دارند محققاً نام سرکار علییه بانو دکتر مریم میرهادی را شنیده و بنوشته‌های وی در روزنامه شریفه ندای زنان و تألیفات مشارالیها آشنائی کامل دارند.

سرکار بانو دکتر مریم میرهادی علاوه بر مقام پزشکی و خدماتی که از طریق طب انجام میدهند در عالم ادبیات مقام ارجمند و شامخی دارند.

آثار قلمی ایشان انسان را به اهمیت و عظمت مقام زن در جامعه متوجه میسازد و اشعار نغز وی بر دلها می‌نشیند.

در این هفته بذل لطفی فرموده يك جلد كتاب «خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید» را بعنوان این روزنامه ارسال فرموده اند.

كتاب مذکور كه حاكي از درج خاطراتی جذاب و دلنشین است محققاً سبب مزید اطلاع خوانندگان میشود و ما امیدواریم این توفیق را بدست آوریم كه قسمت هائی از كتاب مذکور و كتاب زندگانی زن را استنساخ و برای استفاده خوانندگان محترم درج نماییم.

ضمناً موفقیت بانوی دانشمند دکتر میرهادی را در راه خدمت بشاهنشاه و مملكت از ایزد متعال مسئلت داریم.

نقل از روزنامه شریفه تجددايران

خاطرات لندن

يك جلد از كتاب سودمند «خاطرات لندن» بقلم بانوی دانشمند دکتر مریم میرهادی مدیر روزنامه ندای زنان بدفتر این جریده رسیده و مورد مطالعه و استفاده است.

این كتاب كه خاطرات مسافرت نویسنده آن بانگستان است با دقت و سلیقه مخصوصی تنظیم و حاوی مطالب و گراورهای مفید و متعدد و جالب است.

دكتور مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و نویسنده روزنامه ندای زنان است و كتاب مزبور مانند سایر تألیفات نویسنده محترمه موجب مزید اطلاع و مورد استفاده خوانندگان آن خواهد بود توفیق ایشان را در خدمات فرهنگی خواهانیم.



تقریظ و حاشیه‌ای بر « کتاب خاطرات لندن » تألیف

دکتر مریم میر هادی

ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور ما بحساب نمی آمد و نصف قوای عامله مملکت باطل بود. شما خانم‌ها این روز را يك روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید از بیانات رضا شاه کبیر در جشن ۱۷ دی ۱۳۱۴

در حکم رهائی نصف جمعیت ایران از قید و بندهای ملت کش بود که کاملاً در انتظار تجسم بخشد. اخیراً یکی از ثمره‌های این نهضت بزرگ اجتماعی ایران بنام کتاب «خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید» تألیف بانوی فاضله خانم دکتر مریم میر هادی مدیر و نویسنده روزنامه ندای زنان بدفتر روزنامه رسید و ما را بر این داشت از فرصت استفاده نموده در ابتدا یادی از رضا شاه کبیر بنیان‌گذار روز آزادی زنان که بر اثر آن نهضت و جنبش این قبیل بانوان دانشمند در جامعه ایران بوجود آمده که با انتشار آثار جاودان خود نام زن ایرانی را هم طراز دیگر زنان دانشمند جهان قرار داده اند بنمائیم و سپس به بحث در فصول و متون این کتاب مفید پردازیم:

یکی از خدمات بزرگ اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر که در تاریخ معاصر ایران مقام شامخی را احراز کرده است و برآستی تحولی در اجتماع ایران بوجود آورد و برای آینده کشور اثرات معجز آسایی خواهد داشت اجازه ورود بانوان بامور اجتماعی است.

بانوان ایران که نیمی از افراد این کشور را تشکیل میدهند قبل از اراده و فرمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر از وجودشان هیچگونه استفاده‌ای در اجتماع نمیشد شاهنشاه فقید در روز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ طی نطق بلیغی آنان را اجازه ورود با اجتماع و کارهای اجتماعی دادند.

از نظر اهمیت این روز تاریخی متن نطق شاهنشاه فقید را که بمناسبت جشن فارغ التحصیلان دانشسرای دختران با اتفاق علیاحضرت ملکه و والاحضرت شاهپورها و والاحضرت شاهدخت‌ها شرکت فرموده بودند خطاب بفارغ التحصیلان دانشسرای دختران ایراد فرموده اند در این فرصت چاپ می‌کنم.

«بی نهایت مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه دانائی و معرفت بوضعیت خود آشنا شده و پی بحقوق و مزایای خود برده‌اند»
«ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور ما بحساب نمی آمد و نصف قوای عامله مملکت باطل بود»

«هیچوقت احصائیه از آنها برداشته نمیشد مثل اینکه زن‌ها يك افراد دیگری بودند و جزء جمعیت ایران بشمار نمی آمدند».

«فقط در يك مورد از زن‌ها احصائیه برداشته میشد و آن موقعی بود که وضعیت از زان مشکل میشد و برای تأمین آذوقه سرشماری میکردند».

«شما خانم‌ها این روز را يك روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید».

« شما خواهران و دختران من تربیت کننده نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که می توانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند ».

« از تجمل و اسراف پرهیزید سادگی را پیشه خود سازید کمک و یارمردها باشید . باقتصاد و صرفه جوئی عادت نمائید و بتمام معنی مفید بحال مملکت باشید »
در اثر این تحول که در اجتماع ایران بنا باراده اعلیحضرت رضاشاه کبیر داده شد امروز در کشور ما صدها بانوان پزشک که در امور پزشکی خدمت میکنند امثال (بانوی فاضله خانم دکتر مریم میرهادی) و آموزگار که پرورش کودکان و نونهالان را بعهده دارند و نسل آینده کشور را تربیت میکنند وجود آمدند .

و اما کتاب «خاطرات لندن» تالیف بانوی دانشمند دکتر مریم میرهادی در مقدمه عمیقی که بانو دکتر مریم میرهادی بر کتاب خاطرات لندن که همچنین اثر این نویسنده با اطلاع و فاضل می باشد نبشته یاد آور میشود که :
در حیات کوتاه پر از هیاهوی من این نخستین مرتبه بود که بزرگترین و مهمترین سعادت نصیب گردید و آن عبارت از تحصیل در مهد تمدن جهان لندن پایتخت انگلستان بود .

در اجرای این منظور در سایه شاهنشاه محبوب دانش پرور ایران و اجازه از دانشگاه لندن و وزارت فرهنگ در ۱۳۱۴ عازم اروپا گردیدم .

در این مسافرت علاوه بر تحصیل رشته تخصصی و مشاهدات علمی و فنی و درك استفاده از محاضر اساتید علم و دانش و افاده و استفاده از حضور دانشمندان عصر آنچه دیده و کسب نمودم هنوز نادانم زیرا دنیای فضل و کمال غیر از دنیائی است که مردمان بی خبر بآن می نگرند .

نویسنده ارجمند با تألیف و چاپ قسمت های جامع و عمیقی آنطور که باید و شاید کشور انگلستان و مردم آن سامان را بپاس شناسانیده و معرفی میکند .

در این کتاب قسمت های جالبی زیر عناوین زیر :

خاطراتی از دوران گذشته زندگانی علیاحضرت ملکه الیزابت دوم و شاهدخت مارگریت - پارلمان انگلستان یادنیای دانش - دانشگاه کسفر - دانشگاه کمبریج - ادبیات انگلستان - مقام زن در اجتماع انگلیسی - نظری بمطبوعات انگلستان - دروازه دریائی انگلیس - پلیس در لندن - موزه بریتانیا - انجمن سلطنتی بهداشت لندن در فولکستون بچاپ رسیده که هر قسمت درخور کمال مطالعه و تدقیق است - خلاصه این اثر کتابی است راهنما و آموزنده با طلب توفیق و پیشرفت برای این نویسنده پرمایه در شماره های آینده قسمت های جالبی از آن را برای اطلاع خوانندگان ارجمند آرام منعکس خواهیم نمود .



نقل از روزنامه شریفه سایبان

خاطرات لندن

یا

مشاهدات « ناهید »

اخیراً کتاب سودمندی که حاکی از مشاهدات مؤلف از لندن تا تهران و بالغ بر ۲۵۰ صفحه و متضمن ۱۰۷ تصویر بزرگ و کوچک میباشد با اداره روزنامه رسیده است.

این کتاب که با کاغذی مرغوب و چاپی مطلوب بیازار مطبوعات عرضه شده از جمله آثار دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن است.

دکتر مریم میرهادی علاوه بر تخصص در رشته‌ای که فعلاً مشغول است در بیداری زنان و شعر و شاعری نیز سهم بسزائی دارد.

دکتر میرهادی روزنامه‌ای هم بنام ندای زنان منتشر میکرده ولی فعلاً چندی است که در محاق تعطیل میباشد.

دکتر مریم آثار دیگری نیز تا کنون منتشر کرده که هر یک در خور تمجید و تقدیر میباشد از آن جمله:

التهاب لثه - سیفلیس دهان - زندگانی زن - کتاب خاطرات لندن در حقیقت مجموعه نفیسی از اوضاع سیاسی و فرهنگی انگلستان است در خلال صفحات

این کتاب اشعار دل انگیز دکتر میرهادی بنحو دلپذیری خودنمایی میکند و بر زیبایی کتاب میافزاید.

در صدر کتاب این بیت شعر از دکتر مریم که « ناهید » تخلص دارد جلب

توجه میکند.

خاطراتی باشدم خاطر نواز و دلنشین
دانه‌ای از خرمن و مشتی زخروار است این

در ذیل عکس شاهنشاه ایران نیز این ابیات از دکتر مریم چاپ شده است:

عجب نبود که دکتر مریم این بار
بدینسان می‌کند شیرین زبانی

هر آنکس در ثنای شه سخن گفت
کند مانند مریم در فشانی

فدای شاه ایران جان « ناهید »
که از او یافت این آسوده جانی

ما توفیق شاعره فاضله و دانشمند را در وصال بهدفهای عالی و خدمت
بشاه و میهن از خداوند بزرگ خواستار و ارسال اینگونه کتب سودمند را از طرف

مؤلف محترم همواره امیدواریم.



«خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید»

اخیراً کتابی بنام «مشاهدات ناهید» اثر دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت «لندن» بدفتر روزنامه رسیده است که در آن مقالات مفید و اشعار میهنی و همچنین گراورهای زیبایی از کاخ ها و موزه ها و دانشگاه های انگلستان بچشم میخورد. بانو دکتر مریم میرهادی یکی از شاعره های حساس و با ذوقی است که اشعار زیبا و دل انگیزی را سروده و آثار گرانبهای دیگری نیز منتشر ساخته است که از هر حیث قابل استفاده است.

بانو دکتر مریم میرهادی در ضمن مدیریت روزنامه «ندای زنان» را بعهده دارند یکی از زنان فاضله و دانشمندی هستند که قسمتی از تحصیلات خود را در خارجه بانام رسانیده و در ضمن سرودن اشعار و نوشتن مقالات مفید و سودمند اخلاقی و اجتماعی بکار طبابت و خدمت اجتماعی خویش مشغول هستند.

در کتاب خاطرات لندن که بانو دکتر مریم میرهادی برشته تحریر کشیده اند مقالات علمی و ادبی و اشعار زیبایی هم دیده میشود که در نوع خود کم نظیر میباشد. کتاب خاطرات لندن باطرز زیبا و تمیزی بچاپ رسیده و گراورهای متعددی بر زیبایی و نفاست آن افزوده است «ناهید» تخلص بانو دکتر مریم میرهادی است که در بیشتر اشعارش بچشم میخورد مابرای نمونه یکی از اشعار زیبای این شاعره خوش قریحه را درج میکنیم.

نبود چوماه رویت شب من دراز باشد
تو اگر بسویم آئی در صبح باز باشد
همه هست فکر و ذکرم که سفر کنم بسویت
بکجا رود دل من که اسیر باز باشد
بهوای میهنم کوته اگر شده است عزم
چکنم که چاره ای نیست سخن دراز باشد
بجز از خدا که باشد که رسد بدر «ناهید»

همه دم مرا بدانسوی رخ نیاز باشد
در کتاب خاطرات لندن بانو دکتر مریم میرهادی خلاصه ای از بیوگرافی نویسندگان و هنرمندان انگلستان را درج نموده و قطعاتی چند از آثارشان را نیز ترجمه نموده اند بطور کلی کتاب خاطرات لندن کتاب جامع و مفیدی است که دکتر مریم میرهادی «ناهید» تألیف و تدوین نموده اند ما موفقیت های این بانوی فاضله را که تاکنون کتابهای بسیاری را ترجمه و یا برشته تحریر کشیده اند در خدمت با اجتماع و مردم از خداوند بزرگ مسئلت داریم.



نقل از روزنامه شریفه نور ایران

کتاب ارزنده و مفید

خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

اثر نویسنده دانشمند و فاضل ارجمند سر کار بانو دکتر مریم میرهادی عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و نویسنده روزنامه شریفه «ندای زنان» که ابتداء با مثال مبارک شاهنشاه ایران و ملکه نریا شروع شده و حاکی از روح شاهدوستی و میهن پرستی نویسنده عالیقدر آنست و بعداً مشاهدات خود در لندن و آثار تاریخی و هنری و فرهنگی انگلستان را به تفصیل شرح داده و برای علاقه مندانش راهنمای مفید و پرازشی است.

بقرار اطلاع آثار دیگری هم قبلاً از طرف نویسنده این کتاب انتشار یافته که هر یک به نوبه خود ذبیمت وارزنده بوده است.

نور ایران - ما توفیق سر کار دکتر میرهادی را در راه خدمت بخلق و تنویر افکار عمومی از خداوند متعال مسئلت مینمائیم.



نقل از روزنامه شریفه آذربادگان

کتاب خاطرات لندن

کتاب خاطرات لندن مولود فضل و دانش دکتر مریم میرهادی مدیر روزنامه ندای زنان و رئیس انجمن ادبی «ناهید» است.

چون اکثر جراید ایران راجع بدکتر میرهادی نویسنده و مؤلف و مصنف دانشمند «خاطرات لندن» شرح مفصل و مبسوطی نگاشته اند ما فقط باین قناعت میکنیم که بگوئیم دکتر مریم میرهادی علاوه بر اینکه پزشکی ماهر و نویسنده نامی و شاعری شهر و باقریحه هستند در راه خدمت به میهن و شاهنشاه عظیم الشان جان نثار و فداکارند.

همانطور که نویسندگان عالی قدر جراید نوشته اند نه فقط باعث فخر زنان بلکه مردان ایران است.

ما موفقیت این بانوی با استعداد دانشمند را در انتشار سایر تألیفات خود یکی پس از دیگری و خدمت بکشور و شاهنشاه از خداوند متعال خواستاریم.

قطعه زیر از شاعره شیرین سخن دکتر مریم میرهادی است که در ۳۷/۳/۷ در انجمن ادبی آذربادگان قرائت و مورد تحسین سخنوران بزرگ قرار گرفته اند.

آذربادگان

مرکز شیران ایران خاک آذربادگان
 مهد شیران و دلیران خاک آذربادگان
 هست ایران را سرو جان خاک آذربادگان
 هم سر ایران و سامان خاک آذربادگان

مرکز هر عهد و پیمان خاک آذربادگان

دوستدار شاه با جان اهل آذربادگان
در ره عزت شتابان اهل آذربادگان
خضم دشمن یار ایران اهل آذربادگان
بسته با شه عهد و پیمان اهل آذربادگان

شاه را هر دم ثناخوان اهل آذربادگان

هر زمان مشهور دوران نام آذربادگان
از می عشرت لبالب جام آذربادگان
توسن فخر است دائم رام آذربادگان
خوش بود چون بخت شه ایام آذربادگان

زان بود چون روز روشن شام آذربادگان

هست شاهنشاه ایران شاه آذربادگان
شاه ایران خسرو جمجاه آذربادگان
گشت نادم دشمن گمراه آذربادگان
میفزاید دمبدم بر جاه آذربادگان

جان «ناهید» است دواخواه آذربادگان



نقل از مجله شریفه ارگان حزب خدا

جاوید باد «ناهید»

نوری که از سعادت مانند ماه تابید

آنقدر خوش درخشید کان بود به زخورشید

این نور پر تجلی از خاندان عصمت

تا بنده در جهان گشت از آسمان توحید

هر جمعه يك منادی با نام میرهادی

گوید بیزم توحید با صدق جان بیائید

«ناهید» خضر راه است قصدش خدا و شاه است

خوش آنکه نور حق را در محفل ادب دید

«ناهید» چون روان است در راه دین ازایشرو

گوید همواره آزاد جاوید باد «ناهید»

روز آدینه ۲۵ بهمن ۳۶ تقدیم انجمن ادبی «ناهید»

افراسیاب آزاد



از جناب آقای عادل خلعت بری
مؤسس و موجد انجمن دانشوران ایران
و سندیکای مطبوعات

خواهر فاضله گرامی

نماینده اعزامی وزارت فرهنگ به لندن، ناطق و نویسنده و سخنور نامی، شاعر و پزشک شهیر معاصر مؤلف کتاب بهداشت دهان و دندان و مصنف کتاب زندگی زن و مدیر روزنامه «ندای زنان» نایب رئیس اول انجمن ادبی بانوان و نماینده بانوان ایران در کنفرانس بین المللی زنان جهان، عضو هیئت مدیره سندیکای مطبوعات و نماینده سندیکای دندان پزشکان ایران در کنفرانس بین المللی پزشکی لندن. بانوی یگانه فرزانه فخر زنان ایران فخر الحاجیه دکتر دانشمند معظم دکتر مریم میرهادی که عمرت دراز و روزگار پیوسته باخوشی و خرمی دمساز باد.

از گذارش اقدامات عالی و تحصیلات فنی و علمی سرکار علیّه در کالج بزرگ انیورسیتیه کمبریج و معالجات بیماریهای بالینی در رشته فک و دهان و دندان و عصب و مغز در بیمارستانهای مشهور لندن بینهایت خورسند شدم. همه کرسی نشینان انجمن دانشوران و اعضای سندیکای مطبوعات و پزشکان و سخنوران و نویسندگان و شعرای معاصر و جوانان نوپرداز بخصوص دوستان و بستگان از پیشرفتهای موفقیت آمیز علمی سرکار علیّه شاد شده اند.

در انجمن دانشوران و حزب خدا، جمعیت آزادی خلق و جمعیت نگهبانان اسلام، و سایر مجامع پیوسته و کنفرانس فدائیان شاه و میهن غیاباً از سرکار تجلیل نموده دعای همگی همیشه بدرقه راه شما است.

چکاده

دل یاران همیشه خندان است
کشف علم و دانش و هنری
اینجهان بهر ما گلستان است
چهرهات همچو ماه تابان است

تا توانی بزنی بریشه چهل
رهنمای فرشتگان جهان
مادر دهر میدهد امید
راه تو راه رستگاری شد
یاد یاران خود بخیر کنیم
مام میهن مراد ما بدهد
مهر و لطف توای یگانه ادیب
یاورت کرد کار هر دو جهان
باد نامت بسدهر جاویدان
هادی و رهنمای نوع بشر
آرزوهای مردم دنیا
دفتر روزگار بسته شود
یاد خلعتبری به خیر کنید
این چکامه بدکتر دانا
مریم میرهادی ای استاد
دائماً شاد و جاودان ماننی
قام نیکت همیشه ورد زبان

چشم بر راه بازگشت توئیم

بیقین جمله ناز شست توئیم



بمناسبت روزتاریخی نیمه بهمن ۴۷ در ۱۸ بهمن ۳۶
جشن باشکوهی بشکرا نه سلامتی شاهنشاه محبوب
در انجمن ادبی « ناهید » برقرار بود اشعار زیر
از طرف جناب آقای حلاج سروده شد

مکتب علم

مکتب علم و هنر گشته کنون	راستی خانه دکتر مریم
پرزده دوستی است از ره مهر	همه کاشانه دکتر مریم
چه غم از مردم بیگانه دلا	شده بیگانه دکتر مریم
گشته دام دل ارباب صفا	دمبدم دانه دکتر مریم
پرشد از دوستی شام و وطن	جام و پیمانه دکتر مریم
بنگر در ره نشر آداب	گام مردانه دکتر مریم
گشته پر نور ز صهبای صفا	جام مستانه دکتر مریم
گفت حلاج بساعی بنگر	بزم شاهانه دکتر مریم
جمعه هجدهم بهمن زد	جوش خمخانه دکتر مریم
بهر تجلیل مقام شاه است	جشن جانانه دکتر مریم
مهر شاه است و دل پر امید	شمع و پروانه دکتر مریم
بانوان راست همه مرغ خرد	در پی دانه دکتر مریم
عقل مبہوت شود - گوش دهد	گر بافسانه دکتر مریم
گوهر مهر شهنشه حلاج	هست دُر دانه دکتر مریم

۱۳۳۶/۱۱/۱۸

چکامه زیر را جناب آقای حلاج
مدیر محترم روزنامه حلاج
در جمعه اول فروردین ۱۳۳۷
در انجمن ادبی « ناهید » سرودند

نوروز

لطف نوروز مرا شاد کند	جانم از درد غم آزاد کند
وہ کہ آغاز بہار است بہار	گل و بلبل بہ یمین است و یسار
بزمی آراستہ دارد « ناهید »	گل نو خواستہ دارد « ناهید »
کرد « ناهید » قیامت اینجا	کند از شعر حمایت اینجا
ہر سخن گفتہ دکتر مریم	بارہا قلب مرا شد مرہم
می و معشوق خیالی است مرا	دائماً ذکر جمالیست مرا
نظرم سوی جمال معنی است	چون مرا یاد کمال معنی است
مجلس فضل و ادب جان بخشد	جان باعضای سخندان بخشد
صحبت دکتر مریم یارا	سوی شمران بکشاند ما را
ہر کجا جمع شعر و سخن است	جسم را همچو روانی بہ تن است
محفل انس بہشت عرفاست	روشن از آن بصر اہل صفاست
یاد از مکرمت و لطف خداست	کین مجامع بخوشی یا بر جاست
دکتر مریم ما جشنی ساخت	پرچم فخر بگردون افراخت
خدمت میہن و مدح شہ ما	ہست منظور دل آگہ ما
بہر تبریک مدیر حلاج	ہمصد جملہ نظیر حلاج
وطن و شاہ و خدا در ہمہ کار	فخر داریم کہ ما راست شعار

مکتب دکتر مریم

مکتب مریم ز مکتبها جداست
ز آنکه فیض مکتبش بی انتهاست

در شجاعت هم نظیرش نیست نیست

دکتر و ذریه آل عباس است

حکمت لقمان و هوش بوعلی

اندرو بنهفته و اهل زکاست

در همه ایران و در خاور زمین

شهره اندر باختر نامش بجاست

در سخن پروین قانی در نسب

واز شرف از خاندان مصطفی است

بس رؤف و مهربان در دکتری

همچو جدش صاحب جود و سخاست

دوست دارد شاهرا چون جان خویش

بهر شه اورا بلب ذکر و دعاست

این بود اندر جهان راه صواب

غیر ازین ره بیگمان راه خطاست

جز خدا و شاه و میهن نیستش

بر لبای «سرمست» این فیض از خداست

خاطرات لندن

یا

مشاهدات «ناهید»

من ندیدم چون تو دکتر مریم عیسی دمی

در حقیقت می ندانم عیسی یا مریمی؟

هم طبیبی مهربان و هم ادیبی نکته دان

عارفانرا همزبانی خستگانرا مرهمی

خاطرات سرشار هست از خاطرات گونه گون

چشمه ها از خاطرات لندنت باشد نمی

نکته هائی دلپذیر از نظم و نثر از بحر فکر

طبع کردی تا ز طبیعت بهره گیرد عالمی

دامن علم و ادب آوردی از همت بدست

آری آری دامن گلرا بگیرد شبنمی

نسخه ای اهدا نمودی بنده را از راه لطف

تا که باشد بهترین تذکار و نیکو همدمی

عالم شعر و ادب را دوست میدارد «نقیب»

نیست در عالم چنین گلزار سبز و خرمی

انجمن ادبی «ناهید»

آن انجمنی که تا ابد جاوید است

در کشور ما انجمن «ناهید» است

مجدو عظمت در آن هویداست بلی

این است که اندر خور بس تمجید است

روشن بود از پرتو آن کشور جم

پیداست که رخشنده تر از خورشید است

هر فرد که کارمند این انجمن است

در قلب و دلش نشانه امید است

هر شب که بیا شود چنین انجمنی

از وجد و سرور بهر ما چون عید است

«ناهید» بود انجمن آرا آری

این نکته هماره مورد تأیید است

هر سو نگرد جمال شه جلوه کند

رزاقی ما بلی ز اهل دید است



نقل از روزنامه شریفه نوای خراسان

بیوگرافی دکتر مریم میر هادی متخلص به «ناهید»



ای عکس من بعکس من اندر جهان بمان
با مهر و دوستی خدا و شه جوان

بیوگرافی دکتر مریم میر هادی در بیشتر از جراید مرکز و شهرستانها
مندرج شده از آنجمله اخیراً در روزنامه نوای خراسان دیماه ۱۳۳۶ شماره ۲۲۷

که عیناً در ذیل نقل مینماید :

چندی است که اشعاری نغز از دیوان «ناهید» و مطالبی بدیع و جالب از بانو دکتر مریم میرهادی در این روزنامه درج میگردد. برای اینکه خوانندگان محترم آشنائی بیشتری با دانشمند موصوف پیدا کنند از معظم لها تقاضا شد که بیوگرافی مختصری از تحصیلات و خدمات علمی و ادبی خود را مرقوم فرمایند. این تقاضا مورد قبول ایشان قرار گرفت و اینک شرحی را که ذیلاً ملاحظه میفرمائید بقلم مشارالیهها برشته تحریر در آمده است.

امید است این راه و سبک پسندیده‌ای که بانوی دانشمند دکتر میرهادی در پیش گرفته‌اند سر مشق عموم دوشیزگان و بانوان ایران باشد و سعی کنند وجودشان در اجتماع منشاء خدمات مفید و مؤثری باشد. « نوای خراسان »

مختصر بیوگرافی دکتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید » پزشک وزارت فرهنگ و بیمه فرهنگیان، نویسنده و مدیر روزنامه ندای زنان، رئیس انجمن ادبی «ناهید»، عضو انجمن سلطنتی بهداشت لندن و کنگره‌های بهداشت جهانی.

پدرم مرحوم سید علی اکبر (رفعت نظام) امیر طومان نوه دختری مرحوم حاجی سید علی مجدالاشراف وزیر ناصرالدین شاه از فامیل جلیل القدر میرهادی (سادات تفرشی).

مادرم از فامیل بزرگ بشیرالملک شیرازی.

تولد من در سرزمین ذوق و شعر و ادب شیراز. از اوان طفولیت در تحت توجه و نظر پدر بزرگوار دانشمندم که بچهار زبان خارجی آشنا بود تربیت شده از همان

کودکی بجای زبان مادری پدر عزیز بامن فرانسه تکلم مینمودند از سن پنجسالگی که خطرات حیات را بخاطر دارم پدرم که سربازی فکور، اهل علم و ادب و دلش مملو از احساسات میهن پرستی و شاه دوستی و اصالت و سیادت بود نقشه ایران را با خط بسیار زیبایی رنگین نوشته ضمن آموختن میفرمود:

« این نقشه وطن تو است فراموش مکن که باو مدیون هستی و باید در قلبت جا داشته باشی »

« سلطان که حافظ استقلال وطن است بحد پرستش دوست بدار و در راه او فداکار باش »

« همیشه بصفات مردانه آراسته و شجاع باش »

بنابر این حس میهن خواهی و شاه دوستی در همان محیط اولیه خانوادگی که در آن زیسته ام در من بوجود آمد.

هفت ساله بودم که از شیراز بطهران آمده در منزل دائی پدرم مرحوم شکوه السلطان میراشرافی سکنا گزیدم. مرحوم پدرم مرا بمدرسه آمریکائیها گذاردند.

نه ساله بودم که پدر ارجمندم در حالیکه از خدمت لشکری بخدمت کشوری منتقل شده و حکومت همدان را داشتند دار فانی را وداع و پس از هشت ماه مادر بابتقوای جوانم بایشان ملحق شدند.

در کودکی یتیم و بدون سرپرست ماندم از اینجا زحمات طاقت فرسای زندگی شروع گردید. ولی توجه و نظر حضرت باری تعالی وجد بزرگوار و مهر شاهانه که همیشه شامل حال من بود مرا تقویت و درستکار میساخت.

پس از مدتها سختی و مرارت فراوان که هر تیمی بآن مواجه میشد مر حوم
عموم سرهنگ سید ابوالقاسم میرهادی که فضلا میگفتند دیکسیونر متحرك در
زبان عربی و فرانسه است از شیراز بطهران برای سرپرستی من و دو خواهر و برادرم
آمدند در سایه کمک و مهر و تشویق عموی عزیزم شب و روز را بتحصیل گذرانیده در
۱۳۱۰ اولین دوشیزهای بوده که با اشکالات فراوان داوطلب شده بایسرها در دارالمعلمین
امتحان شعبه ادبی را داده یعنی در مهر ماه رشته علمی را گذرانیده و در شهر یورهمان سال
شعبه ادبی را بانمرات بسیار خوب امتحان داده موفق و پذیرفته گردیدم. عکس و
بیوگرافی برای تشویق و تآسی سایرین در کلیه جراید پایتخت مندرج شد.

پوشیده نماند که برای تحصیل شعبه ادبی بانهایت زحمت بسر برده یعنی از
قسمت زندگانی کاسته تا بتوانم حقوق معلمینی که بمنزل برای تدریس میآمدند
بپردازم.

در اواخر سال ۱۳۱۰ برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه بیاریس رفته دریکی
از کولجهای دانشگاه سوربن بنام «کولج فمینن» رشته ادبیات زبان فرانسه را بیایان
رسانیده قصدم این بود که داخل (سوربن) شده د کترای ادبیات را طی نمایم ولی
چون برادرم بایران برگشت ناگزیر با او مراجعت نمودم.

مجدداً رشته تحصیل را ادامه داده باحجاب در ۱۳۱۳ وارد مدرسه عالی طب
شده راه را برای دیگران باز نمودم. در ۱۳۱۶ تنها دوشیزهای بوده که در بین پسران
لیسانس و در ۱۳۱۹ دانشگاه تهران را بیایان رسانیده و در ۱۳۲۰ تز دکترارا با درجه
اعلی تحت عنوان «سیفیلیس دهان» گذرانیدم.

(عکس بایوگرافی در تمام جراید مندرج شد) از ۱۳۱۵ وارد خدمت وزارت
فرهنگ شده زیرا ناگزیر بودم برای تحصیل معاش هم بکار و هم بتحصیل پردازم.
در تمام دوران تحصیلی بواسطه قریحه و ذوق فطری و فن نویسنده گی و شعر
که از موهبت الهی است گاه گاهی در جراید مرکز مقالات و یا اشعاری از من
درج میشد.

پس از تألیف (کتاب اورام لثه) که بسیار مورد قبول عامه قرار گرفت در
۱۳۲۶ موقعیکه وضع عمومی دنیا بی نهایت متشنج و پریشان بود من هم برای بدست
آوردن حقوق زنان ایران دست بقلم برده روزنامه «ندای زنان» را منتشر ساختم.
منظورم طرفداری از حقوق بانوان بود که تا آن زمان آزادی عمل نداشتند
باین آرزو و بامید گرفتن حق مسلم طبقه نسوان و راه نمائی زنان بحقوق حقه خویش
قیام نموده تنها کمک و یاورم در این مهلکه پر خطر خدا وجد بزرگوارم و توجهات
شاهنشاه دانش پرور ایران بود.

باینکه میدانستم گرفتن حقوق سیاسی زنان کاری بس سخت و دشوار است
و طرفداران افکار من در اقلیت میباشند بنا بگفته (ژان ژاک روسو) نویسنده و فیلسوف
فرانسوی که میگوید:

اکثریت بر حق و اقلیت بر خطا است. تصمیم گرفتم بوسیله قلم و بیان اکثریتی
را که دانسته و ندانسته بی بحقوق شرعی و عرفی زنان ایران نبرده اند بامقصد خویش
همراه نموده باین طریق حق خود را بگیرم. چون حق گرفتی است.

این بود که شغل شریف روزنامه نگاری را بر خدمت پزشکی خود اضافه نمودم.

در شماره دوازدهم روزنامه ندای زنان باستناد کلیات قانون اساسی که در دنیای متمدن بهر فرد از افراد اعم از زن یا مرد حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن را داده اند پیشنهاد بدوره پانزدهم مجلس شورای ملی نمودم که این حق مسلم را بر زنان ایران بدهند تصور میکردم همین طور که روزی درهای دانشگاه را بر زنان گشوده باب مجلس را هم ممکن است البته بذری کاشته شد و بزودی ثمره او بدست خواهد آمد ولی بقیمت جانم تمام گردید بقدری مواجهه بعذاب و شکنجه های روحی گردیدم که حدی بر آن متصور نبود مکرر در مکرر تهدید و با امر گ دست بگریبان گردیدم بانهایت شهامت و شجاعت شهادت را که شیوه جد بزرگوار است برای خود افتخار دانسته مبارزه مقدسی را که منتج به پیروزی هائی شد ادامه دادم شرح مبسوط را در کتاب (حیات سیاسی من) مطالعه خواهید فرمود. همچنین شیرازه زندگی داخلی ام از هم گسیخته روز های بسیار تاریک و حوادث ناگواری را بچشم خود دیدم بارها بر لب پرتگاه نیستی نزدیک بسرنگون بودم ولی لطف و دست خدا مرا از تمام کشاکشها سربلند، محفوظ و سلامت و پیروز نگاهداشت بالاخره برای موفقیت کامل، بدبختی ها و دردها و مشقتها فراوانی را متحمل شدم.

در ۱۳۳۱ اولین نماینده پزشکان ایران بودم که از طرف سندیکای دندان پزشکان ایران در یازدهمین کنگره دندان پزشکان جهانی که در لندن افتتاح شد شرکت نمودم شرح گزارش کنگره باموفقیت در جراید و مجله دندان پزشکان ایران درج شده است. پس از خاتمه کنگره جراحی فک را در آلفجس هاسپیتال^(۱) تحصیل

نموده باارمغان علمی به میهن عزیز برگشتم. در ۱۳۳۴ از طرف وزارت فرهنگ مدت دو سال تحصیلی در دانشگاه پاریس (بیماریهای دهان و دندان) در دانشگاه لندن رشته تخصصی کودکان را تحصیل نمودم. در اردیبهشت ۱۳۳۶ بنا بدعوت قبلی در کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن که افتخار عضویت آنرا نیز دارم و در فولکستون تشکیل شد شرکت نموده مختصر گزارش انجمن را در خاطرات لندن اشاره کرده ام.

آثار منتشر شده ام: التهاب لثه، روزنامه هفتگی ندای زنان، سیفیلیس دهان، زندگانی زن، خاطرات لندن یا مشاهدات «ناهید» دیوان «ناهید» است. «بهداشت دهان و دندان» «کلیات ناهید» و سرطان فک، که اکنون مشغول تألیف و تدوین آن هستم.

تنها علاقه ام در دنیا شاهنشاه محبوب و میهن عزیز است و بس. هیچ چیز چون نشانه های افتخارات ایران در روحم تأثیر ندارد.

آرزویم اینست که بتوانم عنصری مفید برای ایران بزرگ بوده دینی که بعهده دارم بپردازم و هر روز خدمتی که شایسته مام میهن است انجام دهم، و تألیفات خود را یکی بعد از دیگری برای آگاهی هموطنان بطبع رسانم و خود را فقط و فقط برای کار و خدمت بهم میهنان عزیز دوست دارم.

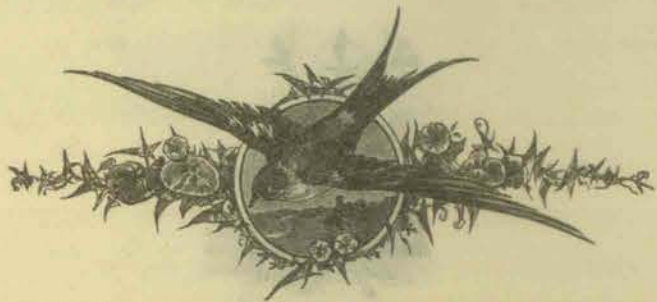
بچهار زبان انگلیسی - عربی - فرانسه - ترکی آشنا هستم بایک عمر تحصیل متأثرم که هنوز نادان و همواره از فقر دانش نالانم.

سرگذشت حیاتم اگر بطور مبسوط و مفصل شرح داده شود مثنوی هفتاد من
کاغذ شود و بیشتر از قسمتهای آن مانند افسانه های کهن یا چون تصاویر گوناگون
مریم مقدس سرنوشتی بلند و استثنائی است.
باید گفت:
فسانه ها همه خواب آورد فسانه من
ز دیده خواب رباید فسانه عجیبی است
دکتر مریم میرهادی متخلص به « ناهید »



شاعری

کردیم چو پیشه دکتری را
جستیم علوم سروری را
رفتیم به کوی دانش آنجا
دیدیم جلال و برتری را
در مکتب معرفت بکوشش
خواندیم دروس شاعری را
از لطف و مراحم شهنشاه
آموخت زبان سخنوری را
« ناهید » ترا نبرده از یاد
وان شیوه مهر گستری را



لطف خدا

بگذرد بیرخ و زلفت بفغان روز و شبم
باز با مدح و ثنایت شده دمساز لبم
گر کند کوه چو فرهاد دمام فریاد
نه عجب دارم و از ناله خود در عجبم
هر دم از جور فلک سوزم و بیداد جهان
آتشی در زده بر جان که چنین در تعبم
دشمن سفاک اگر تیغ کشد بر رویم
نهراسم که بود لطف خدا در عقبم
تاب دادی دگر ایماه جبین گیسو را
بی سبب نیست که از عشق تو در تاب و تبم
جدّ من ختم رُسل هادی کل بشر است
گر بخواهی که بری راه باصل و نسبم
گفت «ناهید» اگر فخر کنم در گیتی
می برآزد که من از نسل امیر عربم



سفر

بسیار ستم دیدم هر صبحی و هر شامی
از زهر لبالب بود گر داد جهان جامی
درد و غم بی پایانی در راه سفر دیدم
صیاد جهان گسترده در رهگذرم دامی
از بحر به بر رفتم گشتم همه گیتی را
(بسیار سفر باید تا پخته شود خامی)
آن یار جفا گستر زد بر پر و بالم سنگ
چون مرغ پریدم من از لانه به هر بامی
طی کرده مراحل را بس دیده مصائب را
در راه امید و بیم هر لحظه زدم گامی
که ناله کنم از چرخ که از بدی طالع
دردا که بدرد غم بگذشت چه ایامی
با اینهمه سختی ها «ناهید» موفق شد
در سایه رفج و درد پیدا شودش نامی



عکس تو

آتش که بمن دادی آن عکس دل آرا را
بر دیده خود دادم جا آن گل زیبا را
آوردم و بگرفتم در قباب زمرد کون
بالای سرم شد نصب بین همت والا را
هر دم که نظر کردم حیران شدم اندر آن
پنهان ز چه روسازم این نکته پیدا را
رخسار تو روشن کرد مشکوی سیاه من
موی تو پریشان ساخت این خاطر شیدا را
در خواب خوشی رفتم رؤیای خوشی دیدم
زیبائی عالم گشت ظاهر بنظر ما را
از لای درختان بود گاهی رخ مه پیدا
گویا برخ افکندی کیسوی سمن سارا
« ناهید » کجا پوشد چشم از رخ زیبایت
هرگز ندهد از دست این عیش مهیا را



گل و بلبل

در خانه تنهایی من بلبل و رویت گل
آری بفرغان آید بیند چو کلی بلبل
با من سرو سری داشت از مهر مه رویت
دارد نظری گاهی بر بلبل نالان گل
چشم تو و لعل تو بودم بنظر جانا
یکباره شدم سرمست زین ساغر و از این مل
تا روز جدا گردد از شام سیه ای مه
ابروت بود خطی در بین گل و سنبل
« ناهید » چو شد پیدا آن روی جهان آرا
بر خاست ز بانگ مرغ در باغ و چمن غلغل



شب تیره

بودم از ناله دل در تعب و وقت گذشت
همچو مجنون نکتم رو زچه رو جانب دشت
بهر دردم نه طبیعی و نه درمانی بود
آن شب تار مرا نیز نه پایانی بود
بود دل خسته و جانم ز غم آرام نبود
شکوه ها داشتم از دل که بمن رام نبود
در شب تیره کنم ناله ز بیداد فلک
بال و پر نیست که پرواز کنم همچو ملک
زود تر از افق ای مهر جهان تاب بتاب
گشته ویرانه دل ای گنج بسویم بشتاب
ای خدائی که توئی یار من بسته به بند
رحم کن بردل من اینهمه حسرت میسند
هاتفی گفت تو را دادرسی میآید
در پی شادیت از غیب کسی میآید
شکوه از چرخ مکن تا نفسی هست ترا
از چه فریاد کنی دادرسی هست ترا
شمع در بزم به «ناهید» چنین داد نوید
چند سوزی که شبت راست ز پی صبح سپید

رباهی

از همت شاهنشاه ما رسم کهن
نو گشت و شد ایران همه باغ و گلشن
وز رأی منیر این شهنشاه بود
چشمان مه و مهر بشادی روشن
ادای دین
خوش آنکه رسم جور و جفا را رها کنی
با دوستان خویش زیاری وفا کنی
در راه شاه و میهن و حق جان نثار کن
تا دین خویش را بحقیقت ادا کنی
بیکانگی ز مردم نادان بجو دلا
تا خویش را بعلم و ادب آشنا کنی
مهر افکند بجانب ماهر زمان نظر
ای ماهر و اگر نظری سوی ما کنی
«ناهید» روشنت شود اندر نظر جهان
گر چشم سوی خلق ز روی صفا کنی

منظره قبل از طلوع صبح تابان در اصفهان

آسمان صاف با ماهتاب ملیح که ناظر سکوت و هادی دل عاشق است جلوه زیبائی بخود گرفته مناظر با شکوه و دلربای بهار را نشان میداد .

باغها و چمنها پراز گلهای رنگارنگ ، بلبلان خوش الحان بر سر شاخسارها می خوانند ، ترانه های دلنواز بهاری که گهواره جنبان نخستین ماه عشق است از هر سو بگوش میرسید واقعاً نقاط طبیعی ایران هر گوشه اش مانند کرشمه زلف یار بر نقطه دیگر مینازد و بردنیای خوبان سلطنت دارد .

این پیش آهنگ صبح اسرار و مکنونات غریبی در دل دارد در زیر همین آسمان که سربوشتی است بر اسرار نهفته انسان هر شب میلیون ها بشر را می بینیم که پاسی از شب را بانتظار صبح امید بسر میبرند .

یکی برای جهانگیری نهفته با سکوت شب مشورت مینماید ، یکی برای حرص و ولع و جاه طلبی ، یکی برای شیطنت و خیانت و دیگری برای کسب علم و دانش .

منهم بامید سیادت و سعادت میهن عزیز و تحصیل علم و دانش و معرفت و خدمت بکشور بزرگ در سایه اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب دانش پرور ایران ناظر این منظره فرح بخش بوده که ناگاه طلیمه صبح صادق طلوع نموده ورود خود را بعالمیان اعلام کرد .

دانش

بکسب علم ، هنگام جوانی
اگر ناکامی ، از دانش سخن کن
ز نیروی هنر و از فیض کوشش
بدامان بهار علم زن دست
برای سر بلندی تو ایران
بجو مهر شه ایران که این مهر
بود گلزار ما روی شهنشاه
بنازید ای کشاورزان ایران
خداوندا شهنشاه جوان را
بسینه آتش عشق شهنشاه
فدای شاه ایران جان « ناهید »
بکوش از جان و دل تا میتوانی
کزو یابی بعالم کهرانی
شود آباد ملک باستانی
که تا کوته شود دست خزانی
سزد بذل سر و جان و جوانی
شود یسارت بروز ناتوانی
کند زان بلبل جان نغمه خوانی
که هستید از هنر فخر جهانی
نگهدار از بلای آسمانی
نهفته است و کند آتش فشانی
که گوید این سخن از نکته دانی





- ۱۸۴ -

عکس نگارنده



در ره شاه بود نقد روانم بگرو
کشته ام دانه مهر شه و این است درو
خرمنی کرده ام از مهر شه نشاهی گرد
من و این خرمن و اندیشه دیگر بدو جو

قسمتی از تألیفات مؤلف که بعدها چاپ خواهد شد

تأثیر بیماریه‌های گندزا در دهان و دندان	بهداشت دهان و دندان
تأثیر حمل در دهان و دندان	تأثیر مالاریا در دهان و دندان
سرطان فکین	بهداشت دهان و دندان در کودکان
شریک زن	دشوسمان لثه (پائین رفتن لثه)
بوستان من	شکست عشق
زنان بزرگ دنیا	کلیات «ناهنید»
خاطرات مسافرت به کشور های	خاطرات مسافرت با اروپا در ۱۳۳۱
اسلامی در ۱۳۳۳	حیات من
حیات شکسپیر «ترجمه»	گلچین شکسپیر «ترجمه»
بخواهید تا موفق شوید	لندن مال من است
تورا بحد پرستش دوست دارم	چطور میتوان محبوب مردم شد
عشق تو	زندگی با تو
زندگی طبیعی و فلاح	وظیفه یک مادر



